

## جهانی شدن، به مثابه حاکمیت

تلاشی در جهت تبارشناسی اندیشه سیاسی معاصر

یان داگلاس<sup>۱</sup>

ترجمه: محمد استوار و رامین کریمیان

### چکیده

آیا روند جهانی شدن در تعارض با حاکمیت ملی است؟ برای پاسخ گفتن به این پرسش، ابتدا باید گفتارها و کردارهای سیاسی معاصر در خصوص حاکمیت جهانی بازبینی شود. این بازبینی باید آن مفهوم از قدرت را که در پس حاکمیت جهانی نهفته است، تفسیر کند. برای تفسیر این مفهوم نیز باید مفهوم دولت نوین یا مدرن و مفاهیمی که این نوع دولت بر پایه آن شکل گرفته است، تبارشناسی شود. تبارشناسی<sup>۲</sup> روشی است که میشل فوکو به تاسی از نیچه آن را در بررسی تاریخ به کار می گیرد. فوکو بر آن بود که در دوران جدید دگرگونی عمیقی در کانون حاکمیت سیاسی

---

1. Ian R. Douglass; "Globalization as Governance: Toward Archaeology of Contemporary Political Reason", In Hart, Jeffery A. and Aseem Prakash (Eds.) *Globalization as Governance*, London and New York: Routledge, 1990. pp. 134-159.

2. Archaeology

پدید آمده است. از نظر او قدرت، دیگر در پی انقیاد و تخریب نیروهایی که در اختیار دارد نیست؛ بلکه قصد دارد با نظارت و سازماندهی مجدد آن‌ها به ترغیب و تقویت‌شان به کار کردن برای زندگی بهتر پردازند.

اعمال قدرت بر بدن انسان که همچون یک ماشین فرض می‌شد و نیز میل به تعدیل جمعیت موجب شکل گرفتن سیاست کالبدمدار و نیز سیاست زیست‌مدار شد. این‌ها نیز موجب پدید آمدن شبکه‌های خوداتکا و خود سامان‌بخش حاکمیت شدند که بر آمده از تأثیر متقابل پیچیده میان عقلانیت ما و فنون تخصصی نوین بود. علوم جدید، همچون مالیه عمومی و جرم‌شناسی که هدف‌شان نظم بخشیدن به جمعیت و ساختن «انسان‌های سودمند» بود، پدید آمد. حاکمیت سیاسی «فضامند» شد - یعنی در فضاها و مکان‌های بیش‌تری دخالت ورزید و از خود «محدوده‌زدایی» کرد - یعنی قلمروش را گسترش بخشید. بر این پایه و با کشف «مفهوم حرکت»، حاکمیت بیش از پیش به بسط قلمرو و محدوده‌زدایی از خود دست زد و پس از آن نیز با ظهور پدیده ناپلئون و پیدایش جامعه «سرعت‌سالار»، حاکمیت بیش‌تر از پیش به سمت جهانی شدن گام برداشت.

### مقدمه

تحول و توسعه تدریجی حاکمیت جهانی، بخشی از فرایند تطور مساعی انسان برای سامان بخشیدن به حیات خود در کره زمین است، فرایندی که همواره تداوم خواهد داشت. تلاش‌های ما نیز فقط در حکم یکی از منزلگاه‌های این سفر طولانی خواهد بود.

کمیسیون حاکمیت جهانی<sup>۱</sup>، ۱۹۹۵، ص ۱۶

ساماندهی به حیات انسانی، برنامه‌ای جهانی و هدفی است که جوامع انسانی بی‌وقفه به سوی آن در حرکتند. کارل پوپر، در کتاب «فقر تاریخی‌گری» (۱۹۸۶) در مورد حاکمیت مستبدانه هرگونه گفتار سیاسی که دارای ادعای پیش‌بردن جریانی اجتناب‌ناپذیر

1. Commission for Global Governance.

[در تاریخ] است، هشدار می‌دهد. گزارش کمیسیون حاکمیت جهانی، که به سال ۱۹۹۵ منتشر شد، گواهی صادق در این مورد است. عبارتی که بر پیشانی این مطلب ذکر شده است، نمایانگر وجود چنین خطری است: «در این گزارش، کل تاریخ مداخلات، بداقبالی‌ها و آوارگی‌ها و آشفتگی‌های انسان‌ها در سایه شکوه و عظمت دو جمله محو و نابود می‌شوند. اجازه دهید تا بار دیگر آن‌ها را به یاد بیاوریم».

برخلاف یک یا دو تن از همکارانم، در آنچه خواهد آمد، چنین استدلال خواهم کرد که فرایند جهانی‌شدن به هیچ وجه در تعارض با حق حاکمیت نیست؛ بلکه، در واقع، هریک توجیه‌گر دیگری است. به اعتقاد من، ریشه این توازی در دل تبارشناسی دولت نوین جای دارد. برای دریافتن سیر این توازی پیشنهاد می‌کنم که نه فقط مفاهیم عامیانه «اضمحلال اقتدار دولتی» و «بلااثر شدن دولت» مجدداً بررسی شود، بلکه همچنین توجه بیش‌تری به تبارشناسی سیاسی مفاهیمی از قبیل خودمختاری، آزادی و دموکراسی مشارکتی صورت گیرد. بدین منظور می‌توانیم به بحث درباره ارزیابی مجدد گفتارها و کردارهای سیاسی معاصر در خصوص حاکمیت جهانی پردازیم. این ارزیابی مجدد، به ویژه از آن نظر اهمیت دارد که توجه ما تنها به آنچه در گزارش این کمیسیون از قلم افتاده یا بر زبان نیامده، معطوف نمی‌شود. [بلکه معلوم می‌شود که] کنش‌ها و ارزش‌هایی هم که مورد تأیید و تصویب واقع می‌شوند، به همان اندازه اهمیت دارند. مهم‌تر از همه، آنچه در این جا مایلیم تفسیری سیاسی و تاریخی از آن ارائه دهیم، جنبه مثبت برنامه این کمیسیون و نیز گروهی دیگر از فعالان و دست‌اندرکاران است و آنچه در این جا درصدد بر هم زدنش هستیم، نه سکوت، که نوعی تک‌گویی خرد است که دخالت قدرت را در تغییر شکل دادن به بسیاری از زندگی‌های واقعی، آدمیان واقعی و شأن و منزلت - و نه مشروعیت - بخشیدن به خشونت مندرج در نوعی حاکمیت انضباطی<sup>۱</sup> که به مقصد و تقدیر ما تبدیل شده است، پوشیده و پنهان می‌دارد. در واقع، «تطور مساعی انسان‌ها برای سامان بخشیدن به حیات خود در کره زمین» آن نوع از حاکمیت است که، دست کم در این مقاله، مورد پرسش واقع است.

1. Disciplinary Governance.

من خواهم کوشید رئوس کلی تبارشناسی این شکل از خرد را ترسیم کنم؛ به نحوی که روشنگر و راهنمای قرائتی بدیل از سیاست معطوف به جهانی شدن و اشتراکات آن با واقعیت و سیاست‌هایی باشد که خواهان نظم بخشیدن به جهانند.

### حاکمیت و قدرت اعمال حاکمیت

میشل فوکو در جلد اول تاریخ جنسیت به توصیف آن چیزی می‌پردازد که آن را نوعی دگرگونی عمیق در کانون حاکمیت سیاسی می‌داند. وی می‌نویسد:

«از دوران کلاسیک تاکنون، «استدلال قیاسی»، دیگر شکل عمده قدرت محسوب نمی‌شود؛ بلکه فقط یکی از مؤلفه‌های آن است که به کار ترغیب، تقویت، اعمال کنترل و نظارت، بهینه‌سازی و سازماندهی نیروهایی که در اختیار دارد می‌پردازد. قدرتی که به پدید آوردن، پروراندن و نظم بخشیدن به نیروها گرایش دارد، نه آن که تمام هم خود را مصروف مانع تراشی و منقاد ساختن، یا تخریب‌شان کند.»<sup>۲</sup>

نزد فوکو این تفوق و چیرگی، نشانه آغاز دوران مدرنیته و آن چیزی است که او آن را عصر قدرت زیست‌مدار<sup>۳</sup> می‌خواند. بدین ترتیب، دو قطب مداخله سیاسی پدیدار شدند: «فناوری عظیم دوقطبی»<sup>۴</sup> و اعمال قدرت بر زندگی [انسان‌ها]. قطب اول بر «بدن انسان همچون یک ماشین» تمرکز یافت: «سیاست کالبدمدار» که هدفش کسب زورمدارانه [قوا]، و بهینه‌سازی قابلیت‌ها و ظرفیت‌های [انسانی] بود؛ قطب دوم بر «تعدیل پدیده جمعیت» متمرکز شد و بدین ترتیب، «سیاست زیست‌مدار»<sup>۵</sup> شکل گرفت که توجه آن معطوف است به شناخت ویژگی‌های جمعیت (نحوه توزیع، طول عمر و ازدیاد جمعیت)، اقتصاد هماهنگ ساختن [رفتار] شهروندان و [نحوه استفاده از] منابع، تأمین اجتماعی (قوام یافتن

1. Deduction  
2. Foucault 1979, p.136.  
3. Bio-power  
4. Bipolar  
5. Bio-politics

بنیاد اجتماعی قراردادها و منافع)، که در آن سلامت و رفاه شهروندان<sup>۱</sup> به «هدف عام و کلی سیاست» و قلمرو سرمایه‌گذاری بر آن مبدل شد.

در آثار فلسفی و تاریخی فوکو، موضوع قوام یافتن ایجابی جامعه نوین به‌شکلی مدلل بیان شده است. کتاب «جنون و تمدن» (۱۹۶۷) به‌همان اندازه که تاریخ جنون را به‌تصویر می‌کشد، شاهکاری است که نحوه زایش «جامعه سختکوش» را به‌ما نشان می‌دهد. در کتاب «تولد در مانگه» (۱۹۷۳)، وی نحوه ظهور ادارک یا تفکر پزشکی را ترسیم می‌کند و به‌همان اندازه که با آسیب‌شناسی جسمی سروکار دارد، به‌روشن ساختن آسیب‌شناسی «اجتماعی» نیز می‌پردازد. در کتاب «مراقبت و تنبیه» (۱۹۷۷) - تاریخ زندان - بیش از هر چیز دیگر توجه خود را به آموزش (نشانه مثبت) جسم و روح انسان‌ها معطوف می‌سازد، که بیانگر رؤیای نوعی خودکاری کارکرد اجتماعی است و سرانجام به کتاب «تاریخ جنسیت» - که شاید عمیق‌ترین کتاب او باشد - می‌رسیم. وی در این کتاب نحوه زایش «سوژه یا فاعل شناسا»<sup>۲</sup> را پیگیری می‌کند؛ یعنی جسمی که خود را موضوع دانش و شناخت خویش قرار می‌دهد. قدرت - لاقلاً از قرن هجدهم - مقوله‌ای مولد تلقی می‌شود که نقش آن بر دانش حکم و ثبت شده، به‌مثابه حقیقت نشان داده شده و در اعمال روزمره جاری و ساری است. فوکو بر فرایند عام ظهور شبکه‌های خوداتکا و خودسامان‌بخش حاکمیت، نام «حکومتی‌گردانی»<sup>۳</sup> می‌نهد که در جریان آن بنا بوده است افراد نقش‌هایی ایجابی برعهده گیرند. حکومت<sup>۴</sup>، در نزد فوکو، «برآمد» تأثیر متقابلی پیچیده میان عقلانیت‌ها و فنون تخصصی - و البته - احتمالات سیاسی بود. یگانه رشته‌ای که تمامی رشته‌های تجارب نوین در مورد سیاست را به یکدیگر پیوند می‌زد، همانا هدف قرار دادن زندگی در جایگاهی والاتر و فراتر از مرگ بود.

این موضوع، مضمون عمده درس گفتارها و سمینارهای فوکو در کلوزدو فرانس، بین سال‌های ۱۹۷۶ و ۱۹۸۰ بود. گرچه هیچ مطالعه فراگیر و گسترده‌ای از تحقیقات فوکو

- 
1. Civic
  2. Knowing Subject
  3. Governmentalization
  4. Government

حاصل نیامد، اکنون - علاوه بر نسخه‌های دستنویس درس گفتارهایش - به تعداد زیادی از مقالات و جستارهای کوتاه او نیز دسترسی داریم<sup>۱</sup>. اهمیت این نوشته‌ها بالاخص از آن جهت است که نشان‌دهنده پیوسته دقیق‌تر شدن نگاه تاریخی خود فوکو هستند. فوکو، به جای آن که به‌دیرینه‌شناسی «شبکه تیره و تاری ولی ثابت تجارب ما» اکتفا کند،<sup>۲</sup> به‌نحو فرایندهای توجه خود را به مسئله نظم<sup>۳</sup>، رویه علمی اجرای آن، فنون و سیاست تاریخی ناظر بر آن معطوف می‌کند. فوکو می‌کوشد تاریخ مکتوب زایش جامعه نوین را مکشوف سازد: همان «روش کاملاً آگاهانه‌ای» که گواه آن متون سیاسی موجود و «انبوه اسناد ناشناخته‌ای» اند که بر سازنده «گفتار مؤثر بر یک کنش سیاسی» هستند.<sup>۴</sup> به‌نظر فوکو، این نظم و ترتیب، باید در داخل یکی از مجموعه، گرایش و فرایند زیر شکل بگیرد:

۱. مجموعه‌ای متشکل از نهادها، رویه‌ها، تحلیل‌ها، تأملات، محاسبات و تاکتیک‌هایی که امکان اعمال این شکل بسیار خاص ولی پیچیده از قدرت را فراهم می‌آورند که آحاد جامعه را به‌منزله هدف اصلی خود، اقتصاد سیاسی را به‌منزله شکل اصلی دانش خود و برقراری امنیت را همچون ابزار فنی اصلی خود دارد،

۲. گرایشی که، طی دورانی طولانی و در سراسر غرب، به‌طور مداوم بر سایر شکل‌های این نوع از قدرت (حکمرمایی انضباط و غیره) که می‌توان آن را حکومت نامید، از یک سو، به‌شکل‌گیری مجموعه کاملی از ابزارهای خاص حکومتی و از سوی دیگر، به‌پیدایش و گسترش مجموعه کاملی از دانش‌ها<sup>۵</sup> انجامیده است.

1. Foucault 1988, 1989, 1991.  
 2. Foucault 1973, p. 199.  
 3. Order  
 4. Foucault 1996, p. 149.  
 5. Savoirs

۳. فرایند یا، بهتر است بگوییم، نتیجه فرایندی که از طریق آن دولت عادل قرون وسطایی، که طی قرون پانزدهم و شانزدهم به دولت کارگزار استحاله یافت، به تدریج «حکومتی گردانی» می‌شود.

گام اول در راستای «حکومتی گردانی دولت» هنگامی برداشته می‌شود که جمعیت، همچون مسئله یا معضلی آماری پدیدار می‌شود. فوکو سرمنشأ ظهور این پدیده را ابتدا در مفهوم منطق یا مصلحت حکومت<sup>۱</sup> جست‌وجو می‌کند که در آن بزرگی شهرها و دولت‌ها با میزان توانمندی و مولد بودن شهروندان مرتبط دانسته می‌شود. بدین ترتیب، علاوه بر «رشد عظیم جمعیت در قرن هجدهم در اروپای غربی» (که بدون تردید تا حدودی ناشی از توجه تازه به قدرت جمعی مردم) و «ضرورت هماهنگ‌سازی ساختن و ادغام آن در ابزار تولید»، «مفهوم جمعیت به همراه متغیرهای عددی‌اش، از جمله فضا و گاه‌شماری، طول عمر و بهداشت و سلامت، نه فقط به مثابه یک معضل و مسئله، بلکه به عنوان موضوع نظارت و مراقبت، تحلیل، مداخله، تعدیل و اصلاح و غیره [پدیدار می‌شود]. بدین ترتیب، طرح فن‌شناسی جمعیت می‌باید شکل گیرد».<sup>۲</sup>

هدف از استقرار این فناوری تازه جمعیت آن بود که از افراد «انسان‌های سودمندی برای جهان» ساخته شود؛ به گونه‌ای که «رشد و توسعه آنان قدرت دولت را نیز افزایش دهد».<sup>۳</sup> نشانه‌های چنین طرز تفکری را می‌توان در «علم مالیه عمومی»<sup>۴</sup> و «جرم‌شناسی»<sup>۵</sup> یافت که بیش و بهتر از هر جای دیگر در آثار زیر منعکس شده است: Seekendorff, (1656); Wolf, (1719); Dithmar (1731); Darjes (1749, 1756, 1776); Zinke, (1751); Moser (1758); Burgius (1767-1774); Mueller (1790). این شکل از قدرت دولت به دو شکل تجلی یافت: از یک سو همچون پیامد مادی مهار و هدایت انرژی‌ها (صنعت) به اقتصاد مولد تلقی و از سوی دیگر، حاصل برقراری امنیت در

1. Raison d'état  
2. Foucault 1991, pp.102-3.  
3. Foucault 1980, p. 171.  
4. Cameralistics  
5. Police Science

نظم موجود از طریق آسان کردن شرایط کار<sup>۱</sup>، اشتغال و انگیزه کسب سود (ثروت‌مند شدن) قلمداد می‌شد. مولد بودن، تلاش، جدیت، و رضایت به‌مثابه اهداف شیوه حکومتی پدیدار شدند که در عصر کلاسیک حاکم بود؛ این اهداف (از لحاظ طبقه‌بندی و سازماندهی بدن‌ها) همزمان شکل‌های متفاوتی یافت و (با نظارت بر آهنگ و فرایند رشد جمعیت) تشدید شد. آزادی، قدرت درونی و امنیت نیز به‌مثابه اصول عمده و حاکم بر اصول اساسی گفتار نظم مدنی پدیدار شدند و شرایط و وضعیت توسعه، تاریخی حکومت سیاسی و عملی را، از قرن هجدهم به این طرف، تعیین کردند.

در واقع، فوکو، در مطالعات تاریخی‌اش به توصیف و توضیح فضا‌مند کردن<sup>۲</sup> و محدوده‌زدایی<sup>۳</sup> از حاکمیت سیاسی در سراسر دوران مدرنیته می‌پردازد. در وهله اول، حکومت قلمرو (و چشم‌انداز) خود را گسترش می‌دهد و در فضاهایی هرچه بیش‌تر (روان‌شناسی، آسیب‌شناسی، جنسیت، آموزش و پرورش و غیره) و نیز مکان‌هایی خاص (تیمارستان، درمانگاه، زندان، مدرسه، کارخانه، خیابان، تفریح‌گاه و غیره) دخالت می‌کند. از سوی دیگر، حکومت کلیتی منسجم می‌شود که خود را در سطح بدنه اجتماعی می‌گستراند (در حقوق، اخلاقیات، رسوم، عادات و معرفت اجتماعی) و در قالب قواعد رفتار فردی یا ساختار نظارت (بر نحوه رفتار، شوخی‌ها و خُلق و خوی افراد) نیز تجلی می‌یابد. در این جا من به‌منظور تسهیل امر فراگیری، از روش اکتشافی<sup>۴</sup> بهره می‌گیرم و این حرکت دووجهی را با معنایی که فوکو از «اعمال خاص حکومتی» از یک سو، و «کلیتی و پیچیده از دانش‌ها» از سوی دیگر، در نظر دارد و نیز معنای اول را با فضا‌مند کردن و معنای دوم را با محدوده‌زدایی تطبیق می‌دهم و بررسی می‌کنم.

آن‌چه در این جا - بار دیگر به‌منظور تسهیل امر فراگیری و نه طبقه‌بندی نامنعطف تاریخ قدرت - می‌خواهم نشان دهم، آن است که چنین تمایزی ممکن است ما را در تأمل درباره اهمیت ظهور و تفوق گفتار «حاکمیت» بر «حکومت» یاری رساند. حکومت نشانگر

- 
1. Workfare
  2. Specialization
  3. Deterritorialization
  4. Heuristic



نوعی اندیشه سیاسی است که با حاشیه‌ها و مرزهای امنیت مدنی (انسان دیوانه، افراد لابیالی و بزهدکاران) سروکار دارد. بدین معنا، حکومت فضامند است و محدوده‌ای خاص دارد. مفهوم دیگر (حاکمیت) دلالت بر نوعی اندیشه سیاسی دارد که بیش‌تر متوجه تقویت و تحکیم «به‌نجاری»<sup>۱</sup> توده مردم است. در این معنا، این مفهوم محدوده‌زدایی و زمان‌مند<sup>۲</sup> شده است (در این جا به‌نجاری یا هنجارمندی، مطابق مصلحت و اقتضای تاریخی آن تعریف شده است). میشل فوکو خود هرگز ضرورتی ندید این دو واژه را به‌لحاظ مفهومی از هم متمایز کند، و بدون تردید دلایل خوبی هم برای نکردن این کار داشت. در واقع، مفهوم «حکمرانی» در نزد او، به‌درستی بر هر دو مؤلفه این قدرت نوظهور در حیات انسانی تأکید می‌کند. در این جا مایلم خاطر نشان سازم که مباحثات جاری در مورد حاکمیت به‌خوبی یادآور این نقش محوری و حیاتی «حکومت» است؛ این نقش هم در معنای فضامند کردن قدرت و هم اساساً در محدوده‌زدایی از مفهوم حکومت متجلی می‌شود (انتقال و واگذاری ساختار نظارتی به ژرفنای خود افراد).

مع‌هذا، در این فصل هدف من چیزی ورای طرح صرف چنان نگرش اعتراض‌آمیزی است. در این جا مایلم گام نخست را به‌سوی فهم ویژگی‌های فنون تخصصی آنچه شکل خاصی از مداخله سیاسی محسوب می‌شود بردارم. چنین مداخله‌ای بیش از آن که با همانندگی<sup>۳</sup> یا مشابهت فضای مدنی سروکار داشته باشد، به ساخت و بنیاد زمان معمول و متعارف<sup>۴</sup>، ضرب‌آهنگ، گام و سرعت حرکت آن معطوف است. بدین جهت مایلم مفهوم «حاکمیت» را مورد تأکید قرار دهم و در عین حال نمی‌خواهم آن را از «اعمال خاص حکومتی»، که در خارج از پوسته این روند محدوده‌زدایی به‌آهستگی در حال حرکت است، جدا کنم. توجه به مفهوم حکومت و در عین حال تلاش برای توصیف عوامل مؤثر بر حاکمیت امری ضروری و اساسی است؛ زیرا هر دوی آن‌ها نشأت گرفته از اندیشه سیاسی واحدی هستند (یعنی اعمال حاکمیت بر افراد به‌واسطه قدرت).

- 
1. Normality
  2. Temporalized
  3. Homology
  4. Civil Time

برای آغاز بحث، مجدداً نگاهی به مندرجات گزارش «کمیسیون حاکمیت جهانی» می‌اندازیم.

## همسایگی جهانی

همچنان که به مطالعه گزارش کمیسیون مشغول بودم، دریافتم که گویا در حال قرائت یک سند تاریخی هستم که اساساً ماهیتی مشابه با احکام و فرمان‌ها و اسناد و مدارک مفقود شده‌ای دارد که فوکو حال و هوای آن را پیش‌تر حس کرده و رؤیای بازیابی و بازسازی‌شان را در سر پرورده بود. در این‌جا خود را در محاصره‌ی عقباب و پیشینیان چنین نگرشی حس می‌کردم که نامشان پس از گذشت قرن‌ها مجدداً در خاطر من زنده می‌شد بورتو<sup>۱</sup>، دارجس<sup>۲</sup>، سن‌سیمون<sup>۳</sup>، و بنتام<sup>۴</sup>. از بحث «اخلاق مدنی» گرفته تا بحث «ثبات اقتصادی» و از «کمک و همیاری برای توسعه» تا «اجرای قانون» و از «اعطای قدرت به مردم» تا «رهبری فرهیخته و روشن‌اندیش»، که همگی موضوعات مهم و برجسته عصر نوین بودند، و گویا چکیده آن‌ها در این گزارش گنجانده شده بود. اهداف این کمیسیون روشن و مشخص بود: بسط و تدوین «راهبرد چندجانبه‌ای برای اعمال حاکمیت جهانی»، که در آن «مهارت بسیاری از افراد و نهادها، در سطوح مختلف [برای استقرار] شبکه‌هایی از نهادها و فرایندها مورد استفاده قرار می‌گرفت - تا بدین ترتیب، بازیگران جهانی بتوانند از اطلاعات، دانش و ظرفیت‌های حاصل بهره‌مند شوند».<sup>۵</sup> مفهومی که ایشان از «حاکمیت» در نظر داشتند، در گزارش پیشبرد و ارتقای امنیت «به گسترده‌ترین معنای آن» متجلی بود.

مطابق روایت کمیسیون، این گزارش متنی بود که خبر از «دنیای نوین» می‌داد؛ دنیایی که درگیرودار انقلابی عظیم گرفتار شده است. در گزارش آمده است: «تاکنون بروز تغییرات و تحولات با چنین سرعتی - در بعضی موارد در یک چشم برهم زدن - آن هم در

1. Boreto.
2. Darjes.
3. Saint - Simon.
4. Bentham.
5. Commission on Global Governance, 1995, pp.4-5.

مقیاس جهانی و با چنین وضوحی بی‌سابقه بوده است.<sup>۱</sup> مع‌هذا همچنان که متن گزارش را می‌خواندم، به یکباره پژواک صدای همه کسانی که در این راه عمر کوتاهی داشتند، افراد ساده و دون پایه‌ای که قدرت طی چندین قرن آنان را منکوب خود ساخته بود، در گوش‌هایم طنین افکند و پیش‌چشمانم ظاهر شد. به گمانم در این میان چیزی از قلم افتاده بود. گرچه مدتی طول کشید تا متوجه آن شوم، در این صفحات و در پیش‌چشمانم نوعی ترادف و تناظر میان حاکمیت‌های جهانی و تبارشناسی حکومت‌مندی نوین و سیاست زیست‌مدار، شکل عینی و ملموس به‌خود می‌گرفت. در حالی که زمانی نظریه‌پردازان علم جرم‌شناسی اعتبار و عظمت، قدرت و پویایی دولت را منوط به تأمین رضایت و معاش افراد<sup>۲</sup> می‌دانستند، اکنون به‌ما گفته می‌شود که «گسترش فوق‌العاده توجه و نگرانی آدمیان در مورد حقوق بشر، برابری، دموکراسی، تأمین نیازهای اساسی مادی، حافظت از محیط‌زیست و کاستن از نیروهای نظامی، بسیاری از بازیگران جدید را به‌میدان آورده است که می‌توانند در پیشبرد اهداف حاکمیت مؤثر واقع شوند».<sup>۳</sup> در پاسخ به این روند، «دولت‌های ملی<sup>۴</sup> باید خود را با شکل‌ظاهری این نیروها وفق دهند و از ظرفیت‌های آن استفاده کافی به‌عمل آورند».<sup>۵</sup> گزارش کمیسیون بر آن است که رهبران نیز باید به «قدرت جمعی مردم» اذعان داشته باشند و آن را به رسمیت بشناسند. «چالش خطیر و اصلی این نسل عبارت از بسیج چنین قدرتی است؛ به گونه‌ای که زندگی افراد در قرن بیست و یکم، خصلت دموکراتیک‌تر یابد و از امنیت و پایداری بیش‌تری برخوردار شود».<sup>۶</sup>

علی‌رغم این واقعیت که «قدرت زیست‌مدار» در قرن هجدهم به‌مثابه روش عملی و منطق سیاسی پدیدار گشت و بدین ترتیب، حکومت به‌معنای روش اجرا و عملکرد، دموکراسی لیبرال پیشرفته<sup>۷</sup> باب شد، تصویری که در گزارش کمیسیون از حکومت ارائه

۱. همان، ۱۹۹۵، صفحه ۱۲

۲. همان، ۱۹۹۵، صفحه ۳

3. Self \_ sustenance  
4. Nation states  
5. Ibid, p. xvi.  
6. Ibid, 1995, p.1.  
7. Modus Operandi

شده، ناظر بر بحران کل حکومت است و گویی که به علت تمرکززدایی، پیش آمده است. البته چنین اظهارنظری مختص این گزارش نیست. چنین اشتباهی، بالاخص در مباحث جاری، در مورد نقش دولت و جهانی شدن در رشته اقتصاد سیاسی و روابط بین‌المللی مشهود و متداول است؛ برای مثال، سوزان استرنج در مقاله‌ای تحت عنوان «دولت ناقص» می‌نویسد:

«اقتدار دولت تحلیل رفته و در جهات مختلف پخش شده است. درخصوص برخی مسائل به نظر می‌رسد که حتی این اقتدار به جایی نرسیده و انگار دود شده و به هوا رفته است. همچنان که از اقتدار دولت در تمام اشکال آن کاسته شده، دامنه هرج و مرج و آشوب در جامعه و اقتصاد گسترده تر گردیده است»<sup>۱</sup>.

در نظر استرنج دولت در حال «پوک شدن» و از دست دادن محتوای خود است. از دیدگاه وی ما امروزه شاهد فرایندی هستیم که از طریق آن اعمال اقتدار متمرکز بر جامعه و اقتصاد به «شیوه‌ای نووسطایی»<sup>۲</sup> «پخش و منتشر شده» است؛ به طوری که «بخشی از اقتدار ضروری و لازمی که زمانی از سوی دولت‌ها اعمال می‌شد... اکنون دیگر بر عهده هیچ فرد یا نهاد مشخصی نیست»<sup>۳</sup>. بنابراین، حکومت‌ها «قربانیان» بر هم خوردن «توازن قدرت میان دولت و بازار» هستند.

اکنون، برای بررسی شق دیگر مسئله، نگاهی به نوشته‌های فیل سرنی می‌اندازیم. وی می‌نویسد:

«سرشت دولت و شرط عملی و اصلی برای ماندگاری و بقای آن، در این واقعیت نهفته است که نهادهای سیاسی مستقل و دارای قدرت برتر می‌توانند مشروعیت خود را از میان گروهی خاص از شهروندان کسب کنند که در محدوده معینی جای گرفته باشند. نظام بین‌المللی نه فقط دولت را با مشکلی اساسی مواجه نمی‌سازد، بلکه در واقع، راه پیشرفت دولت را هموار می‌کند و

1. Strang, 1995. p.56.

2. Neomedieval

3. Strang, 1995, p.71.

دلیل نهایی و قاطع استقلال حکمروایی آن تلقی می‌شود. حتی می‌توان گفت که افزایش روند رابطه متقابل ملت‌ها با یکدیگر دارای این قابلیت است که نظام بین‌المللی را از یک نظام دولتمدار صرف به نظامی تبدیل کند که این مانع بیرونی [دولت] در آن تضعیف شود و در نهایت از بین برود»<sup>۱</sup>.

از همه چیز گذشته، در نظر سرنی، آینده دولت تیره و تار است. پیش‌فرض اصلی چنین دیدگاهی در سطرهای اول گفتار فوق آشکار می‌شود؛ اگر دولت‌ها دارای دوراندیشی و بصیرت لازم در مسائل ارضی (و قومی) نباشند، سرانجام‌شان نابودی خواهد بود. تئودور لویت نیز موضوعات مشابهی را مطرح می‌سازد. وی می‌نویسد:

جهان‌وطنی، دیگر ملک طلق طبقات مرفه و روشنفکران به حساب نمی‌آید؛ بلکه رفته‌رفته به خصوصیت ثابت و صفت ممیزه تمام اقشار جامعه در اقصی نقاط جهان بدل می‌شود. این نگرش به تدریج و به نحو مقاومت ناپذیری دیوارهای تنگ‌نظری اقتصادی، ملی‌گرایی و میهن‌پرستی افراطی<sup>۲</sup> را فرومی‌ریزد. آنچه امروزه تحت عنوان تشدید ملی‌گرایی تجاری شاهد آن هستیم، صرفاً آخرین ناقوس مرگ فجیع یک نهاد قدیمی محسوب می‌شود.<sup>۳</sup>

در این جا یک بار دیگر استعاره «نفوذ»<sup>۴</sup> مورد استفاده قرار گرفته است. فرمان‌کشی دولت (همانندگی یا یکدستی آن) شکست برداشته است. به لحاظ اصل موضوعی، این امر مستلزم بحران حکومت و در واقع کهنگی و منسوخ شدن آن است. کنیچی اوماه می‌نویسد: «دولت ملی به واحدی نامتعارف و حتی فاقد کارکرد مناسب برای سازماندهی فعالیت‌های انسانی و مدیریت امور اقتصادی در جهانی بی‌حد و مرز بدل شده است»<sup>۵</sup>. «سیاست»، که زمانی در ایجاد و نظارت بر مرزهای سیاسی - اجتماعی نقش مهمی ایفا می‌کرد، اکنون «خود وارد عصری شده است که محدودیت‌های فزاینده‌ای بر آن اعمال می‌شود»<sup>۶</sup>. گفته

1. Cerny, 1996a, p.123.  
2. Chauvinism.  
3. Levitt, 1983, p.101.  
4. Penetration.  
5. Ohmae, 1993, p.78.  
6. Riddle, 1995, p.14.

می‌شود که شاخص اصلی این محدودیت را می‌توان در ناتوانی حکومت‌ها در مهار اشکال مختلف حرکت‌ها و جنبش‌ها مشاهده کرد. به گفته متیو هورسمن و اندرو مارشال: امکان برقراری ارتباطات آسان و رای مرز کشورها، قدرت نظارت و کنترل دولت ملی را تضعیف می‌کند؛ افزایش جابه‌جایی و تحرک افراد و تمایل فزاینده آنان به مهاجرت، از انسجام و یکپارچگی این دولت‌ها می‌کاهد؛ فعالیت اقتصادی بیزار از هرگونه حد و مرز است و می‌کوشد بر آن فایق آید؛ اطلاعات به راحتی و رای مرزها انتقال می‌یابد و دولت‌های ملی برای مهار جریان آن سخت تحت فشار هستند... دولت ملی به طرز فزاینده‌ای از تحمل بار این فشارها باز می‌ماند.<sup>۱</sup>

اما باز هم می‌توان این پرسش را مطرح کرد که انسان چگونه به ارزش حرکت<sup>۲</sup> پی برده است؟ اجازه دهید بار دیگر به بررسی مفهوم محدود‌زدایی از قلمرو حکومت و زایش مفاهیم نوین حاکمیت پردازیم.

### کشف حرکت

به گفته مارتین هایدگر، «معنای پرورش دادن انسان‌ها، رام کردن یا سرکوب و محدود ساختن شهوات و لذات انسانی نیست؛ بلکه حاصل انباشت و پالایش نیروهایی است که در معنای منحصر به فرد «اتوماتیسم» کاملاً مهارپذیر همه فعالیت‌ها نهفته‌اند»<sup>۳</sup>. یکی از مهم‌ترین نوآوری‌ها و ابداعات عصر کلاسیک عبارت بود از ظهور شکلی از خرد سیاسی که شناخت و تسهیل این جریان حرکت خود به خودی<sup>۴</sup> را کانون توجه خود قرار می‌داد. یادداشت‌ها و نقاشی‌های لئوناردو در مورد آناتومی انسان، انتشار اولین آناتومی عمومی بدن انسان و کتاب (1543) "*De Humani Corporis Fabrica*"، همچنین اظهار نظر دکارت در مورد این که بدن انسان چیزی جز مجموعه‌ای از «ماشین‌های متحرک» نیست و نیز این گفته هابز که

1. Horsman and Marshall, 1994, p.60.

2. Motion

3. Heidegger, 1991, p.230.-1.

4. Automatism

جهان خصلت «جسمانی»<sup>۱</sup> دارد، همگی مقاطع حساس و خطیری از تاریخ هستند که بی‌تردید نزد همگان کاملاً شناخته شده‌اند. آنچه در این میان به تدریج شکل می‌گرفت، نه فقط تصویر مکانی - فضایی<sup>۲</sup> نوینی از وجود انسان، بلکه تصویری زمانی از آن بود. همان‌گونه که جاناناتان ساودی به درستی اظهار داشته است:

ظهور مفهوم مکانیکی بودن چشم‌انداز جسمی را در مقابل ما قرار می‌داد که ساختار و خمیره آن از بیخ و بن دگرگون شده بود. این جسم مکانیکی، که در قالب یک ماشین در حال کار شکل گرفته بود، اساساً متفاوت از جسم جغرافیایی بود که خطوط تراز (طرح یا وضعیت جسم) آن نشان دهنده چشم‌اندازی ایستا و ساکن بود که اجزای آن فاقد هرگونه به هم پیوستگی و ارتباط بودند؛ اما نکته دیگر آن که این جسم که به منزله یک ماشین، ساعت یا دستگاه خود کار تلقی می‌شد، فاقد هرگونه هوش و قوه ادراک بود. در عوض، این ماشین بدون ایجاد هیچ‌گونه سر و صدایی و مطابق با قوانین علم مکانیک عمل می‌کرد ... تبعات سیاسی این فرایند فکری بسیار عظیم بود.<sup>۳</sup>

برای پیدا کردن پیوند میان این بدن نوین که در حال حرکت منظم و مداوم بود و زایش جامعه منضبط و آرام، که رؤیای آن را هواداران قرن هجدهمی جرم‌شناسی<sup>۴</sup> در سر می‌پروراندند، لازم به حدس و گمان زیادی نیست. با کشف حرکت سیارات، روان‌شناسی ادراک، مفهوم «تداوم زمانی» [دوام در فیزیک مکانیک]، گسترش استفاده اجتماعی از ساعت، ظهور مکتب چشم‌اندازگرایی در هنر، و انقلابات در هندسه و ریاضیات، امکانات و زیباشناسی حرکت یکنواخت، بار دیگر مورد توجه قرار گرفت.<sup>۵</sup> بدین ترتیب، یکپارچگی و یکنواختی فضایی (خودکار بودن هرگونه جنبشی) به سرعت معیار تعریف «سلامت و ایمنی عمومی»، نظم مطلوب و مناسب، و جامعه کارا تلقی شد.

- 
1. Corporeal
  2. Spatial
  3. Sawday, 1995, p.29.
  4. Police science
  5. Reiss, 1997; Mumford, 1934, 1961.

پیوند میان حرکت و نظم مدنی، گرچه در اغلب موارد نادیده انگاشته می‌شد، در برخی آثار تاریخی میشل فوکو برجستگی و اهمیت خاصی یافت. فوکو در کتاب «دیوانگی و تمدن»<sup>۱</sup>، شرح می‌دهد که چگونه ساختار خرد در عصر کلاسیک، با توجه به اشکال متفاوت و متضاد حرکت، شکل گرفت؛ مثلاً شیدایی<sup>۲</sup> با «تحرک بیش از اندازه بافت‌ها» مرتبط دانسته می‌شد که به کاهش قدرت تشخیص و ادراک انسان منجر می‌گردید و به دنبال آن مالیخولیا به غلظت و تراکم خون در بدن و متعاقباً کودنی می‌انجامید. آنچه در این اثنا پدیدار می‌شد، فقط ادراک پزشکی در مورد بدن انسان نبود؛ بلکه شکل‌گیری یک رشته از رویه‌های عملی، دانش‌ها و اظهارنظرهای مختلف را نیز دربرمی‌گرفت که هدف آن‌ها تنظیم نحوه حرکت و رفتار عمومی<sup>۳</sup> بود. در این جا، موضوع آزمایش، بدن بدون نیروی خرد یا دیوانه<sup>۴</sup> بود که در آن حرکت و جنبش، باید اندازه‌گیری و مهار می‌شد:

این امر نباید به تحریک بی‌فایده بافت‌ها<sup>۵</sup> منجر می‌شد که دیگر تابع محرک‌های جهان خارجی نبودند... و درمان آن‌ها در احیا و ایجاد جنبش و حرکت واقعی و منظم در بیمار بود، آن هم بدین معنا که چنین حرکتی تابع قواعد حاکم بر حرکت و جنبش در جهان باشد.<sup>۶</sup>

نتیجه این روند، همان‌گونه که فوکو در این کتاب (و نیز در مراقبت و تنبیه) نشان می‌دهد، ظهور تدریجی «علم زمان» بود که به صورت واسطه‌ای میان رابطه انسان با حرکت در چارچوب محدوده‌ای قابل قبول برای خرد و نظم عمل می‌کرد. این نظم در حرکات جهان طبیعی و اجرام سماوی تعیین می‌شد. محکوم کردن بطالت و وقت‌گذرانی به مثابه «منشأ بروز تمام بی‌نظمی‌ها» که سرانجام آن اجبار افراد به کار کردن بود<sup>۷</sup> شاید برجسته‌ترین نشانه وجود پیوندهایی بود که به تازگی میان حرکت، نظم مطلوب و فرد شکل گرفته بود. همان‌گونه

1. 1967, pp.123-34,160-77.

2. Mania

3. Body-politic

4. Body of Unreason

5. Fibers

6. Foucault, 1967, pp.172-3.

7. Huizinga, 1927; Foucault, 1967, 1973.



که مامفورد توضیح می‌دهد: «زمان به منزله تداوم محض، زمانی که وقف تفکر، تأمل و تخیل می‌شد و زمانی که فارغ از هرگونه عملیات مکانیکی بود، امری بیهوده و شریانه تلقی می‌شد».<sup>۱</sup> از آن پس، «مجموعه‌ای از حرکات مکانیکی جایگزین «قدرت» روان<sup>۲</sup> می‌شد ... و فقط نیروهای خاموش و ساکت فنرها، چرخ‌ها و چرخ‌دنده‌ها، که در یک کل به هم پیوسته و طراحی شده حرکت می‌کردند، به چشم می‌آمدند». همان گونه که ساودی می‌گوید: «دیگر بدن نوین پا به عرصه وجود نهاده بود؛ بدنی که مشخصه آن کار کردن بود، نه موجودیتش».<sup>۳</sup>

ریچارد سنت در کتاب «پوست و سنگ»<sup>۴</sup> به بررسی این نکته می‌پردازد که چگونه چنین ارجاعات و توجهاتی به مفهوم حرکت (از طریق ادراک پزشکی و زایش اقتصاد مولد) به تدریج جایگاه و ویژگی‌های شهر نوین اولیه را تعریف می‌کنند. بدین منظور، سنت، همچون فوکو، پیوند مهم و حساسی میان سازماندهی بدن‌های افراد و سازماندهی رفتار عمومی مردم<sup>۵</sup> در مقیاس گسترده‌تر برقرار می‌کند. بدین ترتیب، اصول نوین نظارت و برنامه‌ریزی شهری، بر اساس استعاره‌های نوین پزشکی - از جمله «گردش» و «جریان خون» - شکل گرفتند.<sup>۶</sup> سلامت بدن به معیار مقایسه‌ای تبدیل شد که بزرگی شهرها و دولت‌ها می‌باید بر اساس آن اندازه‌گیری می‌شد. بنابراین، «سیاهرگ‌ها» و «سرخرگ‌ها» هرگونه طرحی برای شهرهای جدید می‌باید عاری از هرگونه عامل انسداد احتمالی باشند:

برنامه‌ریزان فرهیخته و روشن اندیش مایل بودند که شهر، در شکل اصلی طراحی شده آن، مثل یک بدن سالم عمل کند که جریان خون در آن به‌طور آرام و یکنواخت روان بوده و پوست تمیز و پاکیزه‌ای نیز داشته باشد. از سرآغاز دوران باروک، برنامه‌ریزان شهری در نظر داشتند که شهرسازی براساس کارایی رفت و آمد افراد در خیابان‌های اصلی شهرها صورت

1. Mumford, 1934, p.197.

2. Soul

3. Sawday, 1995, p.32.

4. Richard Sennett, *Flesh and Stone*

5. Body-politic

6. Harvey, 1628; Willis, 1684.

گیرد.... تصویر گردش خون حیات‌بخش که مبتنی بر علم پزشکی بود،

معنای جدیدی به‌نقش برجسته حرکت در معماری باروک می‌بخشید.<sup>۱</sup>

نظافت منظم و بهداشت شهرها و جمع‌آوری دیوانگان، گدایان و ولگردان از خیابان‌های اصلی، دو طرح عمده‌ای بودند که مسئله کارایی حرکت انگیزه پیدایش آن‌ها بود. حل چنین معضلی از آرزوهای تاریخی دوران کلاسیک محسوب می‌شد؛ چنان که به گفته ژولیان دومتری<sup>۲</sup> (۱۷۴۸)، فقط ماده منسجم دارای قابلیت پذیرش اصل حرکت بود. در این جا می‌توانیم این نکته را اضافه کنیم که ماده مشمول اصل حرکت، به‌نحو فزاینده‌ای دارای نظم تلقی می‌شد؛ در واقع، آن‌چه در حال شکل گرفتن بود رابطه خاص میان سیاست، فضا و زمان بود که با دقت کامل در گفتار گوئیلاته (افسر پلیس فرانسوی در ۱۷۴۹) منعکس است:

نظم عمومی در صورتی حاکم خواهد شد که زمان و فضای انسانی را از طریق تنظیم دقیق حمل و نقل یا جا به‌جایی توزیع کنیم؛ یعنی به‌نظام‌های علائم و خط‌کشی‌ها و نیز جداول زمان‌بندی توجه کنیم و از طریق قاعده‌مند کردن محیط، کل فضای شهر را شفاف سازیم؛ به‌طوری که چیزی از چشم افراد پلیس دور نماند.<sup>۳</sup>

همچنین نباید تأثیر ارتش را بر شهرها و نیز بر نحوه حرکت بدن آدمیان فراموش کنیم. با توجه به نکات یاد شده، همان‌گونه که مامفورد<sup>۴</sup> شرح می‌دهد:

برای دستیابی به حداکثر وضوح و نمایان شدن قدرت و نظم، ضروری است میدانی باز یا خیابان‌هایی برای سربازان ساخته شود که بسیار طولانی باشند... هنگ در حال حرکت از سربازان این تصور را در انسان ایجاد می‌کند که آنان می‌توانند از دیوار سنگی نیز بگذرند و این دقیقاً همان باور و تصویری است که سربازان و شه‌ریار مایلند در عامه مردم ایجاد کنند؛ بدین وسیله

1. Sennett, 1994, p. 63-4.  
 2. Julien Offray de Lamettrie.  
 3. Guillaute, Quoted in Virilio, 1986, p.18.  
 4. Mumford, 1961, p.369.

می‌توان نظم را در میان آنان برقرار ساخت، بدون آن‌که نیازی به آزمون واقعی قدرت باشد...».

پیش از آن‌که دستور حمله به دشمن به این افراد داده شود، باید بیاموزند که چگونه بدن خود را در فضا و زمان معین محکم و منظم نگه دارند. احیای نوروای گری [بی‌اعتنایی به لذت و رنج] در انضباط نظامی و تمرین و مشق سربازان که در رویه‌ها و اعمال لپسیوس<sup>۱</sup>، موریس اهل ناسو،<sup>۲</sup> گوستاوس<sup>۳</sup> و مونته کوکولی<sup>۴</sup> متجلی شد و بعدها در دوران اوژنی،<sup>۵</sup> مارلبورو،<sup>۶</sup> گوئیبرت<sup>۷</sup> و انقلابیون فرانسوی نیز تداوم یافت، در تعیین عوامل فنی حکومت نیز مؤثر واقع شد. ظهور شیوه‌های نوین تدارکات و تحرکات نظامی،<sup>۸</sup> مؤلفه‌ای جدایی‌ناپذیر از انگاره دانشی<sup>۹</sup> حرکت نظم یافته‌ای بود که به منزله فناوری سیاسی برای ایجاد نظام مدنی پدیدار شد. این نحوه سازماندهی، ابتدا در پادگان‌های نظامی و سپس در میدان جنگ، بیمارستان، ندامتگاه با اعمال شاقه، نوانخانه‌ها و زندان‌ها به کار گرفته شد. بدین ترتیب، تصویر جامعه، به مثابه مجموعه‌ای از نیروهای تازه‌نفس، شکل گرفت که رفتار و حرکات آن‌ها با یکدیگر هماهنگ و از کارایی و اثربخشی لازم برخوردار شد. یوهان فون ژوستی<sup>۱۰</sup> در این باره، نکات ارزشمندی را مطرح کرده است:

دولت درست بنیاد باید دقیقاً همچون یک ماشین عمل کند؛ ماشینی که در آن چرخ و دنده‌های آن دقیقاً با یکدیگر جفت و جور شده‌اند، حاکم نیز باید نقش رئیس، شاه‌فتر یا روحی را ایفا کند که همه چیز را به حرکت در می‌آورد.<sup>۱۱</sup>

1. Lipsius.
2. Maurice of Nassau.
3. Gustavas.
4. Montecuccoli.
5. Eugene.
6. Marlborough.
7. Guibert.
8. Logistics
9. Episteme
10. Johann von Justi.
11. Justi, Quoted in Parry, 1963, p.182.

بدون تردید فردریک کبیر اولین دولتمردی بود که دو درون‌مایه‌ای را که بر افق تاریخی دوران نوین سایه انداخته‌اند - قدرت زیست‌مدار و قدرت متحرک - با هم به کار گرفت. در آغاز قرن نوزدهم، این دو درون‌مایه به موازات یکدیگر حرکت می‌کردند و این موضوعی بود که فوکونیز به خوبی متوجه آن بود:

در ابتدا انتظار می‌رفت که انضباط بتواند خطرات را خنثی کرده، افراد بی‌فایده یا پراکنده و آشفته حال را نظم بخشد و از بروز نابسامانی‌های موجود در اجتماعات بسیار بزرگ جلوگیری کند؛ اکنون این توقع وجود داشت که این نظم و انضباط‌ها نقش مثبتی ایفا کنند؛ زیرا به تدریج از عهده چنین کاری برمی‌آمدند و می‌توانستند سودمندی احتمالی افراد را افزایش دهند. انضباط نظامی ... ضمن هماهنگ‌سازی ساختن ... به حرکات افراد شتاب می‌بخشد و قدرت آتش آنان را افزایش می‌دهد ... انضباط محل کار ... سرانجام، استعدادهای فطری، سرعت و محصول تولیدی را فزونی می‌بخشد ... و بدن انسان‌ها را در یک کارخانه بزرگ و متعاقباً اقتصاد کشور وارد می‌سازد.<sup>۱</sup>

بدین ترتیب، «ضرب‌آهنگی الزام‌آور و کلیت‌بخش» در حال شکل‌گیری بود؛ نوعی «جفت‌و‌جوری و هماهنگی دقیق و پیچیده». فوکو ادامه می‌دهد که بدین ترتیب:

شاهد گذار از صدور فرمان‌ها یا احکامی که رفتار و حرکات ظاهری افراد را اندازه‌گیری یا تقطیع می‌کرد، به شبکه‌ای هستیم که در سراسر آن این حرکات و اشارات بدنی محدود و مقید می‌شوند؛ در این‌جا نوعی طرح رفتاری کالبدشناختی - زمان‌مند تعریف و مشخص می‌شود ... بدین ترتیب، زمان و به‌همراه آن، کل نیروی مهارکننده ظریف و پیچیده قدرت در بدن انسان نفوذ می‌کنند ... کنترل انضباطی صرفاً شامل آموزش یا تحمیل رشته‌ای از حرکات و اطوار نمی‌شود؛ بلکه بهترین روابط، میان حرکات و اطوار بدن و موقعیت کلی جسم انسان برقرار می‌شود که این وضعیت شرط

1. Foucault, 1977, p.210.

لازم برای حفظ کارایی و سرعت بدن است ... و در این روند اقتصادی مثبت شکل می‌گیرد که اصل استفاده از زمان را که از لحاظ نظری پیوسته در حال افزایش است، تثبیت می‌کند ... تا سرانجام به وضعیت آرمانی دست یابیم که در آن حداکثر سرعت و کارایی به کار گرفته شود.<sup>۱</sup>

و دقیقاً همین شکل اعمال اقتصاد نوین حرکت در طول زمان است که فردریک را قادر می‌سازد تا سلطه خود را بر قرن هجدهم برقرار سازد.

با این همه، اگر فردریک سرکارگر این ماشین متحرک و تازه شکل یافته باشد، ناپلئون را باید دقیقاً روح آن به حساب آورد. وی بیش از اسلاف خود، تبلور و تجسم شکل‌گیری مرحله بعدی تاریخ بود که بیش از آن که برحسب «هنر حکومت‌گری» تعریف شده باشد، با اندکی شک و تردید، می‌توان آن را به مثابه «هنر حرکت‌زایی»<sup>۲</sup> در نظر گرفت. در این جا، بار دیگر، عامل پیونددهنده اصلی همانا زایش قدرت زیست - مدار و دگرگونی قدرت حکومت کردن است. به گفته کارل فون کلاوس ویتس،<sup>۳</sup> «جنگ یک باره به مسئله مردم تبدیل شده بود؛ مردمی که تعدادشان به سی میلیون نفر می‌رسید و هر کدام از آنان خود را شهروند دولت تلقی می‌کردند». در کمیته امنیت ملی، نحوه بسیج عمومی تعیین و تثبیت می‌شود و بدین ترتیب، اولین الگوی روشن و آشکار سربازگیری نوین شکل می‌گیرد. بدین ترتیب، نیروی مصرف شده برای جنگ، که به دست بناپارت به بیش‌ترین حد خود می‌رسد، به شدت افزایش می‌یابد و ضمن آن، «کل آحاد جامعه به منظور کشتار دسته جمعی آماده و بسیج می‌شوند».<sup>۴</sup>

بنابراین، اصل کارایی و حرکت، نه تنها در جنگ و نبرد، بلکه در قانون مدنی یا قانون ناپلئونی نیز حاکم بود. به ادعای وی این قانون «فشرده‌ترین و موجزترین شکل حکومت را تشکیل می‌داد و دارای بیش‌ترین نیروی جابه‌جایی و انرژی جنبشی لازمی بود که تا آن

1. Foucault, 1977, p. 152-4.

2. Art of Motorizing

3. Karl von Clausewitz, 1968, p.384.

4. Foucault, 1979, p.137.

زمان حکومت‌ها به خود دیده بودند.<sup>۱</sup> تصور تمام این‌ها بدون وجود مجموعه‌ای آراسته و منظم از قدرت‌هایی که در آن‌ها وضعیت جنشی جدید شکل گیرد، ناممکن بود. این‌ها همانا قوانین انضباط آفرینی بودند که حکومت‌گری نوین را تعریف می‌کردند. این دیدگاه به کامل‌ترین شکل، پیش‌تر در کلام اصلاح‌گر نظامی فرانسوی، کنت دو گوئیبرت نمایان شده بود:

آن‌چه از آن‌ها داریم و دوری می‌جویم، آن است که نیروهای تحت امر من فرمانروا و آمر من شوند. در این مورد، حرکت و نحوه اقدام من نکته مهم و اصلی است؛ هرگونه اقدام دیگر، جنبه فرعی و ثانوی دارد و بنابراین، باید تمام آن‌ها تابع اقدامات و حرکات من باشند.<sup>۲</sup> ناپلئون اظهار می‌داشت: «بهترین سرباز بیش از آن‌که جنگجوی خوبی باشد، باید بتواند به خوبی قدم‌رو یا رژه نظامی برود».<sup>۳</sup> تردیدی نیست که این اظهارات، نشانگر آغاز «تحول و رشد مساعی انسان برای سامان دادن به حیات خود بر روی کره زمین»، هم به لحاظ نظامی و هم به لحاظ حکومتی، بوده است.

### مقدمه شکل‌گیری حاکمیت جهانی

دقیقاً چنین لحظه‌ای از تاریخ است که به مثابه نقطه عزیمت در دیدگاه پل ویریلیو<sup>۴</sup> - متخصص مسائل شهری - عمل می‌کند. ویریلیو نیز همچون فوکو، مامفورد و سنت، نگران نحوه زایش تصور زمان‌مند هندسی و فنی از انسان‌ها و اشیاست. آن‌چه ویریلیو بر دیدگاه‌های آنان اضافه می‌کند، توصیفی است که کانون آن بیش‌تر معطوف به تجربه «حرکت» در قرن نوزدهم و بیستم و تناظر و تطابق آن با فناوری سیاسی و تبارشناسی حاکمیت است. دیدگاه ویریلیو، همچنین، در حکم نقطه‌پیوند با استدلال اصلی من در این مقاله است؛ یعنی آن‌که این تجربه حرکت و گسترش و تسهیل بسیار آن در تمام سطوح

1. Napoleon, Quoted in Crawley, 1965, p.319.

2. Guibert, in Crawley, 1965, p.74.

3. Napoleon in Durant and Durant, 1975, p.247.

4. Paul Virllio.

جامعه، همانا تاریخ پنهان مفهوم جهان‌گرایی و حاکمیت جهانی را تشکیل می‌دهد. گرچه ویریلیو فقط در این اواخر توجه خود را به گفتارهای جهانی‌شدن معطوف می‌کند، نوشته‌های او، به گمان من، حاوی چنان تفسیر تاریخی و سیاسی است که در بحث‌های جاری ما جای‌شان خالی است. به دلیل فشرده‌گی مطلب، اجازه دهید موضوعات و نکات اصلی مورد نظر وی را برگزینم و مطرح سازم. ویریلیو می‌نویسد:

«تا فرا رسیدن قرن نوزدهم، جامعه بر اساس نوعی عامل ثبات و توقف شکل گرفته بود»<sup>۱</sup>. سپس جامعه صنعتی و مبتنی بر حمل و نقل (یا آنچه ویریلیو جامعه سرعت‌سالار می‌نامد) جایگزین جامعه کشاورزی می‌شد. قوام این جامعه بر اساس امکان «ایجاد و خلق سرعت» استوار بود. بنابراین، جوامع فوق می‌توانند از عصر توقف و ایستایی به عصر شتاب و حرکت گذر کنند؛ به عبارت دیگر، قدرت در نفس شتاب‌دهی انباشته می‌شود.<sup>۲</sup> بدین ترتیب، «نظم شناخته نشده‌ای در گردش امور سیاسی» در حال شکل‌گیری بود که متعاقباً در انقلاب فرانسه تبلور یافت. به نوشته ویریلیو، رویدادهای سال ۱۷۸۹:

نوعی طغیان علیه/تقیاد، یعنی هرگونه عامل سکون و بی‌حرکتی تلقی می‌شدند که در نظام بردگی فئودالی باستان تبلور یافته بود. ... نظامی که خودسرانه افراد را به سکونت و اقامت در محل خاصی ملزم و مجبور می‌کرد. هیچ کس در این نکته تردید نداشت که «پیروزی آزادی رفت و آمد» می‌توانست با ترفند و تردستی خاصی، به‌الزام و تعهد افراد به حرکت و جا به‌جایی [در مناطق مختلف] بدل شود. «قیام توده‌ای» سال ۱۷۹۳ همانا اولین شکل نهادینه شدن دیکتاتورهای حرکت و جنبش بود که فریبکارانه جایگزین آزادی حرکت شد، که در اولین روزهای انقلاب فرانسه مطرح شده بود. در این جا به نظر می‌رسد که واقعیت تحقق قدرت در اولین دولت نوین بیش از آن‌که انباشت خشونت باشد، انباشت حرکت و جنبش است.<sup>۴</sup>

1. Virillio, 1995 b.
2. Virillio and Lotringer, 1983, pp.44-5.
3. Virillio in Virillio and Lotringer, 1983, p.44-5.
4. Virillio, 1986, p.30.

بنابراین، صحنه برای ورود ناپلئون آماده شده بود. ویل و آریل دورانت می‌نویسند: «با ظهور ناپلئون، شور و شغف آزادی، جای خود را به دیکتاتوری و استبداد معطوف به نظم سپرد».<sup>۱</sup>

با آغاز بحث از چنین دیدگاه مستحکمی (که ناظر بر سرمایه‌گذاری سیاسی هر چه بیش‌تر بر حرکت بود که با ظهور اقتصاد پولی، دولت دیوان‌سالار - نظامی‌گرا و پیشرفت‌های نوین در علوم طبیعی و پزشکی مقارن بود)، ویریلیو به بحث خود ادامه می‌دهد و تصویری از برنامه‌ریزی فعالانه افق‌های زمانی و مکانی برای کل جوامع ترسیم می‌کند؛ آن‌چه او «نخستین شکل مهار و کنترل توده مردم، از طریق ساز و کار دفاع شهری» می‌نامد.<sup>۲</sup> بنابراین، از نظر ویریلیو، همچون فوکو، اهداف عقلانیت سیاسی نوین مشخص و روشن هستند: فراهم آوردن امکان جابه‌جایی و تحرک شهروندان در چارچوب عواملی چون نظم، خرد و آرامش. با گسترش روند محدوده‌زدایی به مفهومی دوگانه (سرمایه‌گذاری برای افزایش حرکت و تعیین هدف برای عامه مردم) افراد، تابع و منقاد حوزه برتری از نظم می‌شوند که دامنه آن فراتر از محدوده مورد نظر است: سرعت. بدین ترتیب، مفهوم چرخش زمان<sup>۳</sup> جایگزین «گردش»<sup>۴</sup> می‌شود و حرکت خودکار<sup>۵</sup> جایگزین حرکت ساده<sup>۶</sup> - یعنی افزایش در سرعت انجام دادن کارها به منظور ایجاد آرامش و سکون با توسل به زور و اجبار، و این همان چیزی است که ویریلیو آن را «آرامش اجباری و فراگیر»<sup>۷</sup> نامیده است. اساساً ویریلیو در آثار خود به توصیف ویژگی‌های اصلی «فن اعمال سیاست» می‌پردازد (گرچه حتی خود وی از این نکته عمدتاً غفلت کرده است)؛ این فن وسیله‌ای است که از طریق آن «مسئله» نوینته متقدم یا اولیه، شکل استعلایی می‌یابد و بی‌اثر

1. Durant and Durant, 1975, p.240.

2. Virillio, 1986, p.15.

3. Revolution

4. Circulation

5. Automation

6. Motion

7. Virillio, 1986, p.46.



می‌شود؛ یعنی این که چگونه می‌توانیم در محدوده ثبات و نظم مطلوب، قدرت افراد را برای افزایش اعتبار و وجهه دولت به حداکثر رسانیم.

در خود دوران نوین، معضل اصلی، دیگر آن نیست که حکومت چگونه میان قطب‌های متضادی چون سرعت و ایستایی، تولیدگرایی و مهارپذیری، چرخش و گردش امور نقش واسطه و میانجی را ایفا می‌کند. در زمان ناپلئون، عقلانیت سیاسی نه فقط قادر به فهم حرکت ماده و اجسام بود، بلکه مهم‌تر از آن می‌کوشید تا ساز و کارهای تولید این حرکت را به‌طور کامل ایجاد کند. در این زمان (اوایل قرن نوزدهم) «حرکت حرکت» همچون یک دستاورد فنی و اصل پذیرفته در جامعه بود که کل جهان نوین را مجدداً نظم و انتظام می‌بخشید. در این مورد، گیبز می‌نویسد: «بدین ترتیب، ویژگی ممیزه ناپلئون در مقام یک فرمانده بزرگ چیست؟» این ویژگی «همانا عبارت است از توانایی وی در به‌حرکت درآوردن ارتش‌های بسیار بزرگ، که گاهی اوقات تعدادشان به دوست هزار نفر یا بیش‌تر از آن می‌رسید، آن هم در عرض قاره اروپا با سرعتی به‌مراتب بیش از آن‌چه تا آن زمان مشاهده شده بود ...»<sup>۱</sup> بدین ترتیب، حرکت به‌سرعت تبدیل شده بود و پل و یریلیو، با توجه به آن در عمیق‌ترین شکل ممکن، این پرسش را مطرح می‌سازد که چگونه کارایی در اداره امور و اعمال حاکمیت بر انسان‌ها و اشیا، در کانون نوین‌تجه جای گرفت و تثبیت شد.

اجازه دهید نقاط برجسته این تاریخ را به‌اختصار مرور کنیم. در نوین‌تجه متقدم (اولیه) ما با عامه مردمی مواجه هستیم که فاقد انضباط کافی‌اند و سرگردان و حیران در چنگال کابوس بی‌خردی، بطالت و فقر در محیط زندگی‌شان گرفتار آمده‌اند. هدف اندیشه سیاسی - در بستر تحولات گسترده‌تر جامعه، (از قبیل کشف نظم از طریق تولید، ظهور اقتصاد پولی، روابط بازرگانی و سوداگری اولیه - عبارت از برقراری توازن میان دو حد افراطی انقلاب یا رکود است. به گفته بوترو<sup>۲</sup> عقلانیت سیاسی با اذعان به این که «قدرت واقعی حاکم در نزد مردم تحت حاکمیت او نهفته است»، می‌کوشد تا نقش شهروندی را به‌عنوان یک نیروی مولد نیز «افزایش دهد». در نتیجه، سیاست نوین [برقراری] نظم، که هم ناظر بر

1. N.H. Gibbbs, in Crawley, p.75.

2. Botero

جزئیات (توجه به روان انسان‌ها) باشد و هم ناظر بر شمول و کلیت (توجه نوین و بی‌سابقه به زیست‌مندی آحاد مردم)، به ضرورتی فنی بدل می‌شود. این فنون مداخله در زندگی انسان (قدرت زیست‌مدار و قدرت کالبدی)، به اتفاق یکدیگر، در کانون و مرکز عصر کلاسیک، ایستایی ابتدایی را ایجاد می‌کنند، که بهترین تجلی آن در پادگان‌های نظامی، بیمارستان، زندان و مدرسه دیده می‌شود. قدرت حرکت نیز موضوع تنظیمات منطقه‌ای (در شهر، در دارالتأدیب، در تیمارستان و در کارخانه) می‌شود.

با آغاز قرن نوزدهم، موقعیت دولت و اندیشه سیاسی در ایجاد فضاهایی برای ادامه زندگی و بقا تثبیت شده بود و روند «تجدید نظم» ثانویه‌ای در آن زمان قابل اجرا بود، که بیش‌تر نشانه آغاز عصر جنبش زیستی<sup>۱</sup> بود تا عصر سیاست زیست‌مدار. در این هنگام، قدرت، به جای آن‌که حد وسط سرعت و ایستایی را مشخص کند، می‌کوشید تا کارایی پویا و کاملاً مولد جامعه (ملت) را طی زمان «آزاد» سازد. «حرکت» (یا به عبارت دقیق‌تر، حرکت‌زایی) به مثابه تقدیر و قانون حاکم بر سیاست نوین نظم متجلی شده بود. در این جا ترادف و تشابه کامل مفهوم «ابزارهای متابولیک» و «یریلیو» با مفهوم «حاملان نظم» فوکو، روشن و آشکار می‌شود. «قدرت مبتنی بر سرعت‌سالاری» یا به بیان فوکو، قدرت «موی‌رنگ گونه» به منزله مبنای عملی و اولین اصل نوین‌تخته سرمایه‌سالار - که همزمان با ابزار حاکمیت نوین تثبیت شد - به‌منصه ظهور رسیده بود؛ به عبارت دیگر، تحرک یا جنبش به‌طور همزمان هم، به ابزار آزادی‌سازی بدل شده بود و هم به ابزار اعمال سلطه؛ در این روند، به موازات انباشت حرکت و جنبش، با انباشت انسان‌هایی مواجه می‌شویم که در توهم آزادی خود به واسطه این حرکت به سر می‌برند.

به این ترتیب، سرعت می‌باید فضیلت تلقی می‌شد؛ زیرا فی‌نفسه به منزله عامل نظم و انضباط پدیدار شده بود.

### گفتارها و عملکردهای اندیشه سیاسی معاصر

بدون تردید، چنین وضعیتی زمانی رخ داد که «جهان‌گرایی»<sup>۱</sup> که هنوز عبارت لازم برای توصیف و بیان آن در اختیار نداریم) در ابتدا به‌مثابه‌هدف غایی و خیالی آزادی لیبرال آشکار شد. «آزادی واقعی مستلزم زندگی بدون حد و مرز است»، برگه عبور به‌این آینده مطلوب و اعمال کنترل فنی بر حرکت است. همان‌گونه که پل ویرلیو شرح می‌دهد، «وجود نگرش و نگاه سرعت‌سالارانه ... موجب آن می‌شود که فاصله‌ها نزدیک شوند».<sup>۲</sup> این‌گونه نفی «مفهوم جهان به‌منزله یک میدان» بهتر از هر موقعیت دیگر، در تصویر زمین، هنگامی که از آسمان به آن نگریسته شود، آشکار می‌شود. به‌راستی اگر این گوی آبی رنگ، نماد و مظهر چیزی باشد، همانا مرز نهایی ظهور فناوری سیاسی - جنبشی<sup>۳</sup> است. بنابراین چندان تعجب‌آور نیست که مارتین هایدگر از چنین تصویری از زمین، بیش از بمب اتمی، در هراس بود. او حجت را تمام کرد، آن‌جا که می‌گوید: «انسان از جایش برکنده شده است».<sup>۴</sup>

این برکنده شدن از جا، یا برانگیزش برای حرکت هر چه بیش‌تر، به‌خوبی در گفتارها و عملکرد اندیشه سیاسی معاصر نمایانده می‌شود. در این‌جا بار دیگر، موضوعات کلاسیک مطرح می‌شوند: محدود‌زدایی (محو و ناپدید شدن تمامی اشکال تجسم مادی) و زمان‌مند شدن (شکل‌گیری مقررات و خودبنیادی). محدود‌زدایی را می‌توان به‌مثابه‌هیأت یا مشخصه ضرورت جهان‌گرایی - یعنی از درون تهی شدن تمامی اشکال و وجوه ناظر بر مفهوم محدود (ابتدا تهی شدن دولت و سپس کل جهان) - تلقی کرد. روند زمان‌مند شدن، متناظر با هدایت انرژی و توان موجود، به‌حد اکثر رساندن نیروها و عوامل زمان‌دار حاکمیت نوین است. در عمل، همان‌گونه که در مورد تمایز سست و ناپایدار میان دو مفهوم حکومت و حاکمیت ملاحظه می‌شود، این تکانه‌ها و ضربه‌ها معمولاً در هم می‌آمیزند. در یکی از آگهی‌های تبلیغاتی شبکه تلویزیونی اسکای این پرسش مطرح می‌شود که

1. Globalism.
2. 1986, p.37.
3. Kinetic Political Technology
4. Heidegger, 1993, pp. 105-6.

«می خواهید مسافرت کنید؟ خودتان را به زحمت نیندازید». در این جا سرعت نه فقط از فاصله کاسته، بلکه با در دسترس قرار دادن هر چیزی که دور از ما قرار دارد (بدون این که حتی نیازی به حرکت فیزیکی وجود داشته باشد)، تحقق حالت آرمانی سیاسی را در حیات انسانی بدون رز تضمین می کند؛ یعنی سکون و آرامش. در نظر پل ویریلیو، این امر آشکارا نگران کننده است:

هدف غایی زمانی حاصل می شود که انسان ها به موجودات غیرجاندار مبدل شده باشند ... انقلاب در عرصه خودرو و مسافرت با آن یقیناً بیدارگر توهم خانه به دوشی نوین بود؛ ولی به همین طریق، انقلاب در عرصه رسانه های الکترونیکی و سمعی و بصری بار دیگر این توهم را از میان برد. ایجاد ارتباطات با سرعت نور، جمود و تصلبی همچون جمود پس از مرگ به همراه خواهد آورد که سکون مطلق انسانیت ثمره آن خواهد بود. ما در حال فلج شدن کامل هستیم. این نه بدان خاطر است که ازدیاد خودروها ترافیک خیابان ها را با بن بست مواجه می کند، بلکه بدان دلیل است که هر کس می تواند صاحب هر چیزی شود که اراده می کند، بدون آن که برای دستیابی به آن مجبور به رفتن به مکان یا محل خاصی باشد.<sup>۱</sup>

تحلیل ویریلیو در مورد ظهور «شهروند پایانه ای»<sup>۲</sup> در مقام نقد رؤیای جهانی شدن، همتا و مانند ندارد. این نقد نه فقط ما را یاری می دهد تا از دیدگاه سیاسی در مورد گفتارهای حاکم بر دوران مان تأمل ورزیم، بلکه بار دیگر همچون تحلیل فوکو این امکان را برای ما فراهم می آورد که لااقل برای لحظه ای هم که شده، تبعات عملکرد معاصر این گفتار را برای بنیاد نهادن حاکمیت سیاسی معاصر مدنظر قرار دهیم. باید دید که این گونه ساکن و بی حرکت شدن بشریت تحت توهم آزادی سرعت در خدمت چه منافی می تواند بهتر عمل کند؟

1. Virillio, 1995c, p.103.

2. Terminal – citizen

در نزد ویریلیو، «کژدیسی یا اعوجاج در مفهوم فضا یا مکان» ریشه در فعالیت‌های نظامی ارتش دارد؛ ولی به همان‌سان می‌توان رد پای آن را در تمام بخش‌های جامعه مشاهده کرد. در یکی از آگهی‌های تبلیغاتی کاواساکی آمده است: «ما معتقدیم که برای به‌فعلیت رساندن توان بالقوه خود در مقام یک شرکت جهانی، باید همواره فضای مان را گسترش دهیم».<sup>۱</sup> هرالده تریبون نیز چنین می‌نویسد: «نزد شرکت‌های آمریکایی روزگار جدید حکایت از این دارد که: جهانی شوید یا بمیرید»؛<sup>۲</sup> در سال ۱۹۸۹، جک ولش، رئیس و مدیر کل اجرایی شرکت جنرال الکتریک، سخن از «لحظه جهانی»، «سرعت نور»، «اقدام سریع» و «با سرعت عمل کردن» به میان می‌آورد. «امروز جهان با سرعت بسیار بیش‌تری حرکت می‌کند».<sup>۳</sup> در سال ۱۹۹۱، آقای پرسی بارنویک، رئیس و مدیر کل اجرایی، شرکت اشیا براون باوری<sup>۴</sup> چنین تبلیغ می‌کند: «چرا باید بر سرعت بیش از دقت تأکید کرد؟ زیرا هزینه‌های تأخیر بیش از هزینه‌های اشتباهات هستند».<sup>۵</sup> در سال ۱۹۹۴، آقای آل‌گور، معاون رئیس جمهور، صحبت از «شبکه اطلاعات سیاره‌ای به میان می‌آورد که پیام‌ها و تصاویر را با سرعت نور منتقل می‌کند و به دوستان و اعضای خانواده این امکان را می‌دهد که بر مرزها و موانع زمانی و مکانی غالب آیند».<sup>۶</sup> در سال ۱۹۹۵، شمار ویژه مجله تایم در باره فناوری و «برنامه جهانی»، مقاله مربوط به عنوان روی جلد خود را با یک کلمه و سپس گذاشتن نقطه‌ای جلوی آن آغاز می‌کند: «شتاب».

از میل مامفورد به «به‌جایی رسیدن» گرفته تا سرمایه‌گذاری مکتب کامرالیزم بر حرکت، تاریخی ژرف و توسعه‌ای عملی در پس این زبان تازه خاص جهانی - نولیرال نهفته است:

1. *The Economist*, 1994, p.8.
2. *International Herald Tribune*, 1994, p.15.
3. Tichy and Charan, 1989, p.115.
4. Asea Brown Boveri
5. Taylor, 1991, p.140.
6. Gore, 1994.

فضای سرعت مدار<sup>۱</sup>؛ واقعیتی که حتی دست اندرکاران تبلیغات هم گاهی از آن آگاهند. برای مثال، به کلمات حیرت‌انگیزی توجه کنید که محتوای یکی از اولین آگهی‌های تبلیغاتی را تشکیل می‌دهند که نخستین بار منظره زمین را از «اعماق فضا» توصیف می‌کرده است: چه کسی را می‌توان سراغ گرفت که از مشاهده تصاویر زمین ما - کره عظیمی که بر سطح آن زندگی می‌کنیم - که از فضای بالای جو برداشته شده، دچار حیرت و احساسات نشود؟ ما از آن بالا با عدسی‌ها و ابزار فناوری به کره زمین خیره می‌شویم و سیاره خود را از چشم‌اندازهایی که علم برای مان فراهم کرده، می‌بینیم. قرن‌های بی‌شماری از تفکر و تلاش، مقدمه ایجاد چنین لحظه‌ای بوده‌اند و نسل‌های زیادی در آماده‌سازی چنین لحظه‌ای نقش داشته‌اند.<sup>۲</sup>

نکته مشابهی نیز اخیراً در یکی از آگهی‌های شرکت دایملر بنز آمده که به همان اندازه شگفتی‌آور است. این آگهی به صورت گسترده‌ای در سال ۱۹۹۵ منتشر شد. در این آگهی زیر عنوان درشت «سفرهای فضایی ناسا» با عنوان فرعی «پیشرفت، تحقق آرمان‌هاست» چنین می‌خوانیم:

جامه حقیقت پوشاندن بر تن رویاها تعریفی شاعرانه و دقیق از کارکرد واژه «پیشرفت» است؛ مثلاً رویای دیرینه انسان برای حرکت خودکار<sup>۳</sup> را در نظر بگیرید که سرانجام از یک قرن پیش با اختراع خودرو تحقق یافت؛ ولی رویاهای بشر هرگز به سطح زمین محدود نمانده است. این رویاها انسان را قادر ساخته‌اند تا همچون یک پرنده به آسمان پر کشد و به اکتشاف سیارات دور دست پردازد. امروزه علم همچنان به کشف اسرار جدیدی می‌پردازد و رویاهای جسورانه‌تری را تحقق می‌بخشد.<sup>۴</sup>

- 
1. Dromoscopic-space
  2. Harvard Business Review, 1969, p.17.
  3. Automation
  4. Daimler Benz Marketing, 1996.

روند خودکار سازی<sup>۱</sup>، نقشی تاریخی در رهایی انسان از بند کره زمین ایفا می‌کند. چه کسی را می‌توان سراغ گرفت که از مشاهده نتایج پیشرفت‌های فنی به‌وجود نیاید؟ بدیهی است که وجود تصویری از کره زمین، در «بانک تصویری» هر شرکت بزرگ تجاری، فی‌نفسه ضروری و اساسی است و اکنون تقریباً الزامی شده است. در این آگهی گفته می‌شود که ما از قدرت فراتر رفتن از آستانه حیاتی سرعت مداری («سرعت رهایی» و «سرعت گریز») برخورداریم و بدین منظور نه فقط وجود خود را از کره زمین جدا می‌کنیم، بلکه پهنه زمین را با یک حرکت در می‌نوردیم. زمانی حتی با تجربه‌ترین فلاسفه نیز جرأت تخمین حجم و اندازه کره زمین را نداشتند؛ زیرا آن را نامتناهی و بی‌حد و اندازه می‌پنداشتند؛ ولی، در اواسط قرن بیستم تمامی این تردیدها را کنار گذاشتیم؛ به طوری که اکنون در می‌یابیم - چه بخواهیم و چه نخواهیم (و البته معمولاً می‌خواهیم) - واقعاً زیستگاه خاکی ما تا چه اندازه کوچک است. به گفته باز آلدترین، «زمین در نهایت چنان کوچک خواهد شد که فقط به یک اشاره انگشت خود خواهیم توانست آن را از عرصه کائنات محو کنیم».<sup>۲</sup>

در این جا باید پرسش‌هایی را در باره این ناپدید شدن فضای هندسی مطرح کنیم. می‌توان پرسید که آیا ارتباطات از مدت‌ها پیش ما را برای مواجهه با چنین لحظه‌ای آماده نساخته است؛ لحظه‌ای که ضرورت ارتباط فوری و آنی به‌صورت دستاورد فنی حاکمیتی سیاسی تلقی می‌شود که در آن فقدان فاصله، فضا و گستره و پهنه مکانی، بالخصوص، در تثبیت و تداوم نوعی رابطه هم‌ارزی و تشابه‌میان حرکت و نظم مطلوب مفید واقع می‌شود. آیا نمی‌توان گفت گفتارهای مبتنی بر جهان‌گرایی، شکل معاصر تک‌گویی اندیشه هستند که تاریخ سیاسی حرکت بدن‌ها و تصاحب زورمدارانه نیروی مولد آن‌ها را از نظر پنهان می‌سازند؟ آیا یگانه‌عکس کره زمین<sup>۳</sup> تصویری نمایان از مراحل نهایی حکومتی گردانی دولت و نظام‌های سیاسی معاصر است و از این به‌بعد جهان‌گرایی، حرکت و آرامش

1. Automation

2. Buzz Aldrin, in Kelley, 1988, Plate 37.

3. The NASA Earth

واژه‌هایی مترادف خواهند شد؟ حتی اگر از طرح چنین پرسش‌هایی ابا داشته باشیم، بدون تردید می‌توانیم ملاحظه کنیم که تبعات گفتارها، عملکردها و زیبایی‌شناسی اندیشه سیاسی معاصر بسیار عظیم و برجسته‌اند.

شاید برجسته‌ترین نکته در این میان، معکوس شدن تاریخی «بحران‌های انگیزشی»<sup>۱</sup> است، که به واسطه تشدید اضطراب‌های عمومی بر اثر فوریت و کژدیدی فاصله حاصل می‌شود. شبح «رقابت جهانی» (کار هوشمندانه‌تر و نه سخت‌تر)، ظهور «جامعه پرمخاطره»، «ترس از بیکاری»، اجرای قراردادهای فرعی، استفاده از منابع خارجی کالا و تولید «به‌موقع»، همگی مفاهیمی هستند که در گفتارها و رویه عملی فرایند نولیبرالی جهانی شدن، در مغایرت و تضاد با هم قرار می‌گیرند. نتیجه نه فقط تزریق انرژی عظیمی در فرایند انباشت سرمایه بوده، بلکه اقتصادهای ناتوان رفاه در دهه ۱۹۷۰ را با فشار وارد عصر «فوق‌کارایی»<sup>۲</sup> کرده است. در ابتدای مسیر چنین تحولی، ما شاهد تغییر و دگرگونی تمام عیار برداشت‌های خود از مفهوم واقعیت هستیم: هم به معنای منفی آن‌چه انکار و تکذیب می‌شود: «هیچ راه چاره‌ای وجود ندارد»، «شما هیچ گزینه دیگری ندارید» و «هیچ جایی برای پنهان شدن» وجود ندارد) و هم به معنای مثبت یا ایجابی آن‌چه ضرورت پیدا می‌کند: «حس اضطراب ایجاد کنید»، «همگان را در گیر همه کار کنید» و «نظام سرمایه‌داری عاری از اصطکاک» مستقر سازید).

پژواک دوررس اندیشه آن دسته از فن‌سالاران حکومتی که رویای تجمع و قرار گرفتن انسان‌ها و اشیا در وضعیت آرامش همراه با تلاش و پویایی را در سر می‌پروراندند، در شهرهای جهانی و مناطق پیرامونی آن‌ها به جنجال و بلوا مبدل خواهد شد. شعار ناپلئون مبنی بر «فعالیت، فعالیت و سرعت»<sup>۳</sup> فی‌الواقع به قانون حاکم بر جهان فعلی ما تبدیل گشته است. به گفته پترز و واترمن<sup>۴</sup> «انسان در انتظار و طلب انگیزش بیش‌تر است». ناپدید شدن مداوم و طولانی شاخصه‌های مشهود دولت به‌خوبی سیاست نهفته در ورای

1. Habermas, 1975. Motivation Crises.
2. Hyper – efficiency
3. Activite, Vitesse.
4. Peters and Waterman, 1982.



تمرکززدایی، گسترش و بسیج عامه مردم را از نظر پنهان می‌دارد. با وجود این، در نظر محققان محبوب ما (سرنی، استرنج، اومائه و غیره) اقتدار اگر فراگیر نباشد، هیچ ارزشی نخواهد داشت، مگر آن که به صورت سلبی یا منفی علیه دیگر رأی دهندگان تعریف شده باشد. این چنین خام‌اندیشی به لحاظ سیاسی خطرناک است. در این جا تمام ساختار حکومت با قدرت سلبی یا منفی یکی گرفته می‌شود (قدرت ایجاد حصر و مانع، جداسازی و به انقیاد در آوردن). چنین پیش فرضی است که به اندیشه جهان‌گرایی به مثابه وضعیتی که افراد باید بدان ایمان و اعتقاد ورزند، اعتبار می‌بخشد. با وجود این، مفسران، با نادیده گرفتن تاریخ یا پیامدهای عملی محدود‌زدایی بیرونی، یقیناً دستخوش توهمی می‌شوند که از پیش برای شان مقدر شده است، تا بدین ترتیب نتوانند ماهیت واقعی آنچه را محل اصلی نزاع و بحث است دریابند؛ یعنی جایگزین شدن حاکمیت به جای حکومت، روند خودکار شدن فعالیت‌ها به جای استقلال افراد، فوریت و لحظه‌ای بودن کارها به جای در نظر گرفتن تاریخ، و سرعت‌سالاری به جای مردم‌سالاری.

### بازاندیشی جایگاه جهانی‌شدن به منزله حاکمیت

یکی از نقش‌های ماندگار و مهم فوکو در پیشبرد علم انتقادی سیاست، طرح این نکته است که نوآوری‌های صورت گرفته در فناوری سیاسی برای توسعه اقتصاد سیاسی ضروری و اساسی بوده است. همان‌گونه که خود او شرح می‌دهد:

بدون تردید قدرت زیست‌مدار، مؤلفه جدایی‌ناپذیر توسعه سرمایه‌داری بوده است؛ چنین توسعه‌ای، بدون وارد ساختن کنترل شده بدن انسان‌ها به ماشین تولید و هماهنگ‌سازی پدیده جمعیت با فرایندهای اقتصادی، ناممکن می‌بود.... این نظام می‌بایست روش‌های قدرتی را در اختیار می‌گرفت که امکان بهینه‌سازی نیروها، استعدادها و مجموعه زندگی انسان‌ها را به وجود می‌آورد، بدون آن‌که به‌طور هم‌زمان حکومت کردن بر آن‌ها را دشوارتر سازد.<sup>۱</sup>

1. Foucault, 1979, p. 141.

تمامی این‌ها در نزد فوکو چیزی بیش از ظهور آرمانی ریاضت‌طلبانه بود. آنچه در قرن هجدهم روی داد، «دست کمی از ورود زندگی به تاریخ نداشت؛ یعنی ورود پدیده‌ای مختص حیات نوع بشر به نظم حاکم بر دانش و قدرت در سپهر فنون سیاسی...»<sup>۱</sup>

چرا تفسیرگران معاصر معتقدند که این تاریخ مبتنی بر مداخله سیاسی، به ناگهان به اصطلاح «دود شده و به هوا رفته» است؟

دلیل این امر، همان‌گونه که ملاحظه شد، در ناتوانی آنان در تأمل و اندیشه عمیق درباره حاکمیت و قدرت حکومت کردن نهفته است. در نظر این مفسران، تحولات اخیر نشانگر (و حاصل) تغییر عام و گسترش یافته مرکز ثقل فرماندهی و سلطه از دولت به مردم است. داشتن چنین دریافتی از مسئله خطا خواهد بود، اگر پیامدهای چنین تغییراتی را در چیز دیگری جز پیامد تصادفی نیروهای فناورانه و بازار از یک سو، یا تحقق (فرا تاریخی) منطق حاکم بر این نیروها در مدت زمان طولانی، از سوی دیگر، جست‌وجو کنیم. با وجود این، همان‌گونه که ملاحظه شد، چنین دیدگاهی دارای توان ادامه حیات، حتی پس از تفسیر سطحی و اجمالی تبارشناسی حاکمیت، نخواهد بود. آل‌گور در واقع به‌درستی این نکته را خاطر نشان می‌سازد که «حکومت‌ها چنین نکردند؛ بلکه مردم بازیگر اصلی میدان بودند»؛ اما چنین اظهار نظری هیچ نکته‌ای را در مورد افول اقتدار به‌میان نمی‌آورد؛ زیرا همان‌طور که دیدیم، چنین اقتداری، دست کم از قرن هجدهم به‌بعد به‌ویژه افراد را چنان هدف خود قرار داد که بتوانند به‌برداری از فرایند تحول خود مبدل شوند. فناوری خود بنیادی که فوکو در کتاب «مراقبت و تنبیه» از آن به‌عنوان «سراسر بینی» یاد می‌کند هماهنگ و همگام با ظهور و اوج‌گیری آزادی لیبرالی شکل می‌گیرد. همان‌گونه که فوکو توضیح می‌دهد: «روشنگری علاوه بر کشف آزادی‌ها، شیوه‌های انضباطی را نیز ابداع کرد».<sup>۲</sup> در پرتو چنین تفسیری از نحوه تحول سازوکار خودبنیادی، موضوع‌سازی، و انتقال ساختار فرماندهی و سلطه به‌درون ذهن افراد (که در این مقاله از آن با عنوان «حاکمیت» یاد کرده‌ام)، نمی‌توان دولت را مجموعه‌ای از نهادهای حکومتی دانست. حاکمیت در این معنا پدیده‌ای است که

1. Peters and Waterman, 1982.

2. Foucault, 1977, p. 222.

حوزه وسیع‌تری را دربرمی‌گیرد؛ یعنی دقیقاً عبارت است از: «مسابی و تلاش‌های به‌عمل آمده برای ساماندهی حیات بر روی کره زمین»، و این همان چیزی است که شدیداً نگرانی کمیسیون حاکمیت جهانی را برانگیخته است.<sup>۱</sup>

بنابراین، مسئله «اقتدار» را می‌توان فقط در بستر تاریخی و در مقایسه با تحولات صورت گرفته در روند توسعه آن مدنظر قرار داد. این تبارشناسی نشان می‌دهد که به‌مدت حداقل سیصد سال، هدف ضمنی اندیشه سیاسی عبارت از انتقال مسئولیت‌های حکومت بر دوش افراد بوده است. اندیشه سیاسی نوین، که به‌بهترین شکل خود در کلام فون‌ژوستی بیان شده، «عمدتاً با رفتار و معاش رعایا سروکار دارد و هدف اصلی‌اش عبارت از قرار دادن این دو در چنان وضعیتی تعادل و همبستگی است که این رعایای جمهوری مفید واقع شوند و به‌آسانی بتوانند از خود مراقبت کنند».<sup>۲</sup> محو و زایل شدن چهره دولت در دوره معاصر (تکه تکه شدن نهادین، پخش شدن اقتدار دولتی، کاهش استقلال سیاست‌ها و غیره) هیچ اطلاعی در مورد تاریخ دیرینه پخش شدن اقتدار دولت، که در کانون نظم عقلانی نوین قرار دارد و در دوران کلاسیک نیز مدنظر بود، در اختیار ما نمی‌گذارد.

همان‌گونه که پل‌ویریلیو خاطر نشان ساخته، عصر آشکاری و هویدایی امور (نهادها و حکومت‌ها) جای خود را به عصر ناپیدایی (پیدایش شبکه‌ها و پراکندگی قدرت دولت) و نه فقط کاهش آن می‌دهد. درست همان‌گونه که هدف از جایگزینی زندان با چوبه‌دار، «نه کاهش تنبیه بلکه تنبیه بهتر بود... تا قدرت تنبیه به‌شکل عمیق‌تری در بدنه اجتماع نفوذ کند» به‌همین ترتیب نیز ناپدید شدن دولت به‌موازات ظهور و اوج‌گیری اشکال و وجوه نوینی از حاکمیت، مبتنی بر ساخته شدن ایجابی خود افراد (جهان‌گرایی، رقابت‌پذیری، خودانگیزی سرعت، چابکی، پاسخگویی و حساسیت و پیش‌گیری از بروز برخی رفتارها) است.

1. Justi, in Small, 1909, p.322.

۲. همان.

جالب آن که می‌توانیم تا اندازه‌ای با ارزیابی استرنج، اومائه و دیگران موافقت کنیم. دولت به‌نحو فزاینده‌ای در حال میان تهی شدن است.<sup>۱</sup> اما آنچه آن‌ها از توجه بدان بازمانده‌اند، علت تاریخی وقوع چنین روندی است. پس از آن که برخی از این دلایل را در این جا بررسی کردم (زایش قدرت زیست‌مدار، که به‌واسطه پیدایش اقتصاد بازرگانی و ظهور مفهوم جمعیت به‌مثابه یک مسئله یا معضل آماری ضرورت یافت)، اکنون استدلال خواهم کرد که دوران معاصر، دوران «بازگشت به قرون وسطی» است. مقایسه کنید با مقاله گرین در این مجموعه). آنچه اکنون در سطح نهادها شاهد تحقق آن هستیم، صرفاً عبارت از فرایند تکرار شونده محدود‌زدایی است که ابتدا در سطح فردی در زمان گذار از دوران کلاسیک به دوران نوین صورت گرفت و در آن قدرت زیست‌مدار جایگزین قدرت حاکم یا فرمانروا شد. همان‌گونه که فوکو شرح می‌دهد: «تشکیل قوانین اساسی مختلف در سراسر جهان پس از انقلاب فرانسه نباید ما را فریب دهد؛ فرایندی که در آن قوانین<sup>۲</sup> نوشته و اصلاح شده و طیف کامل و پیوسته‌ای از فعالیت‌های قانونگذارانه پرهیاهو و پرتنش شکل گرفته‌اند. این‌ها، در واقع، اشکال مختلف روندی هستند که پذیرش قدرت اساساً به‌هنجار ساز را پذیرفتنی ساختند».<sup>۳</sup> اکنون شاید بتوان این نکته را افزود که مفاهیمی چون «فرمانروایی»<sup>۴</sup> و «حاکمیت ارضی»<sup>۵</sup> به‌نحو مشابهی سرنوشت دولت را در هاله‌ای از ابهام و تردید قرار داده‌اند؛ دولتی که به‌واسطه دگرگونی‌اش به‌سیاست زیست‌مدار، به‌نحو فزاینده‌ای محتوا و کارکرد اصلی خود را از دست می‌دهد. بنابراین، به‌گمان من، زایش قدرت زیست‌مدار به صورت ذهنی، نشانه و علامت درستی برای جهانی شدن دولت است. از مقطعی که این گذار در آن تحقق یافت (با ظهور مفهوم منطق حکومتی، علم جرم‌شناسی و مسئله «حکومت»)، این نقطه عطف به‌مثابه منطق اندیشه سیاسی تثبیت شد. حکومتی گردانی دولت، در واقع، همان جهانی شدن دولت است. استعاره نووسطایی، که در آن به

1. Foucault, 1977, p. 22.

2. Codes

3. Foucault, 1979, p. 144.

4. Sovereignty

5. Territoriality

اشتباه این روند محدود‌زدایی «بازگشت» به دوران بی‌سازمانی هرج و مرج گونه تلقی می‌شود، صرفاً به‌مبهم‌تر شدن روابط قدرتی که برای اولین بار «جامعه را کشف کرد» (نگاه کنید به پولانی<sup>۱</sup>، ۱۹۵۷) منجر خواهد شد. این قدرت، جایگاه واقعی حاکمیت نوین را تشکیل می‌دهد که به‌دنبال آن «جامعه جهانی» به‌مثابه موضوع حاکمیت جهانی شکل می‌گیرد.

به خاطر کسانی که معتقدند کشف جامعه جهانی نشان دهنده افول قدرت دولت است، باید یادآور شویم که مفهوم «فرمانروایی» در نزد ژان بدن<sup>۲</sup>، در آغاز، ناظر بر مفهوم «منطقه ارضی» نبود، بلکه معطوف به قدرت برتر دولت در برابر زیر دستانش می‌شد (قدرتی که یگانه و منحصر به فرد و از قوانین مربوط مبرا شده بود)؛ همان‌گونه که ماینکه شرح می‌دهد:

«بدن بین دو مسئله چپستی اقتدار برتر در درون دستگاه دولتی و ماهیت این قدرت هنگامی که به‌دولت تعلق دارد، تمایزی قائل نمی‌شود». با توجه به این نکته باید گفت که در نزد بدن، اصلاحات مورد نظر متفکران مالیه‌گرا<sup>۳</sup> و فیلسوفان عصر روشنگری (زایش جامعه فعال و پرتکاپو) امری غیرقابل تصور بود. نفس مفهوم «جامعه مدنی» مشارکتی، از نظر او چیزی نفرت‌انگیز و مضمضکننده است. با وجود این، بار دیگر باید مفهوم قدرت زیست‌مدار را مورد توجه قرار دهیم و توجه داشته باشیم که تولد جامعه فعال - که در نوشته‌های اولین فن‌سالاران دولت نوین منعکس شده است - در شکل اولیه و اصلی آن براساس «قدرت بازرگانی و حکومتی دولت» شکل گرفته بود؛ بدین معنا بدن و هواداران علم جرم‌شناسی و حاکمیت نوین یقیناً بر سر آن قضیه اساسی که مبنای اندیشه آنان است، یعنی تأمین امنیت عمومی<sup>۴</sup> و استقرار جامعه مولد، اتفاق نظر دارند، همان‌طور که فریدریش

- 
1. Polanyi.
  2. Bodin
  3. Cameral
  4. Salus Populi

ماینکه اظهار می‌دارد: تفاوت «میان این دو فقط در نوع ابزارهایی است که برای رسیدن به هدف‌های‌شان مدنظر دارند، نه خود این اهداف».<sup>۱</sup>

اگر «حاکمیت» را به‌منزله پدیده‌ای «منتشر و جاری» در نظر بگیریم و این پدیده منتشر را نیز به‌مثابه «امنیتی مدنی» تلقی کنیم، می‌توانیم ببینیم که جهانی‌شدن عملاً به‌جای تکه تکه کردن قدرت نظم یافته از دولت، قلمرو آن را گسترش می‌دهد. تقلیل ابزاری این شکل از «حکومت» به اقدامات و رفتار نهادها میسر نیست. همان‌گونه که کالین گوردون خاطر نشان می‌سازد: «دولت امری ذاتی نیست».<sup>۲</sup> بنابراین، منشأ اقتدار را - لاقلاً در دوران نوین - باید در جایی فراتر از دولت، یعنی «فاهمه ناخودآگاه مثبت»<sup>۳</sup> و قواعد یک فرهنگ، «شاکله ادراکی آن، نحوه مبادلات، فنون، ارزش‌ها، سلسله مراتب ناظر بر نحوه عملی شدن آن ... و فضای دانش» جستجو کرد.<sup>۴</sup> فوکو می‌گوید:

مسئله قدرت، در صورتی که صرفاً براساس قانونگذاری یا قانون اساسی، دولت یا دستگاه دولتی مدنظر قرار گیرد، تا حدود زیادی اهمیت خود را از دست خواهد داد. قدرت، امری به‌مراتب پیچیده‌تر، متراکم‌تر و در عین حال پراکنده‌تر از مجموعه قوانین یا دستگاه دولتی است. اگر دستگاه‌های اعمال قدرت را نادیده انگاریم، نخواهیم توانست فرایند توسعه نیروهای مولد سرمایه‌داری را درک کنیم، یا حتی تصور درستی از نحوه توسعه فناوریانه آن‌ها داشته باشیم.<sup>۵</sup>

استرنج، سرنی، اومائه و دیگران، با قائل شدن تمایز ساده‌ای میان مفهوم پراکندگی و انتشار (هرج و مرج) و تمرکز (اقتدار) حقیقتاً تاریخ دولت نوین و تبارشناسی قدرت نوین را به‌نادرستی تفسیر کرده‌اند.

- 
1. Meinecke, 1957, p.214.
  2. Gordon, 1991, p.4.
  3. Positive Unconscious
  4. Foucault, 1970, pp. xx-xxii.
  5. Foucault, 1996, p 235.

سرنی می‌نویسد: «چند سال اخیر، مشخصه توسعه بلندمدت نظم جهانی «نوین» عبارت بوده است از فرایند تمرکز و سلسله‌مراتبی شدن قدرت» (نگاه کنید به مقاله سرنی در این مجموعه)؛ ولی عکس این مسئله صادق است. ویژگی نظم جهانی نوین در بلندمدت عبارت از تحقق طرح سیاسی تمرکززدایی و پخش و انتشار قدرت بوده است. سرنی با تأکید بر این روند، بالاخص هنگامی که به آستانه نهایی خود می‌رسد، سرانجام عملاً از توجه به منطق درونی این روند، که اکنون به تدریج شاهد ظهور آن هستیم، بازمی‌ماند. این روند معکوس شدن، اکنون در سطح فردی متجلی می‌شود؛ یعنی همان‌جایی که کل فناوری قدرت زاده شد. آن‌چه اکنون شاهد آن هستیم، چندان دلالت بر روند محدود‌زدایی و پخش و انتشار دولت ندارد (این روند قبلاً تحقق یافته است). برعکس، همان‌گونه که ویریلیو می‌گوید توضیح دهد، ما شاهد روندی واقعی و عمیق‌تر از تمرکزگرایی و تثبیت نظام سلسله‌مراتبی هستیم. این روند تمرکز در یک‌دست و همگن شدن کل جوامعی متجلی می‌شود که در چنگال ضرورت‌های رقابت‌پذیری جهانی و «زمان جهانی» گرفتار آمده‌اند (همچنین اکنون شاهد شکل‌گیری نوعی حبس و زندان فیزیکی در زمان حال هستیم؛ به طوری که دستیابی به هر چیزی برای مان امکان‌پذیر است، بدون آن که برای تحصیل آن اجباری در ترک مکان خود داشته باشیم). روند سلسله‌مراتبی شدن در نفس ساختار حاکمیت جهانی شکل می‌گیرد که این خود جایگزین دولت ملی و منطقه‌ای می‌شود؛ یعنی استقرار نظم سرعت‌سالاری که در آن هر که سریع‌تر عمل کند، برنده خواهد بود و هر که آهسته‌تر اقدام نماید بازنده، و بدین ترتیب، شکل جدیدی از گسترش روند سلسله‌مراتبی در جهان استقرار می‌یابد که حاوی خشونت و شدت بیش‌تری است.

### آسیب‌شناسی حاکمیت جهانی

مسئله‌نهایی در تفسیر سیاسی مفهوم حاکمیت جهانی، حتی اگر نخواهیم به بررسی آن پردازیم، عبارت از ارزش فی‌نفسه چنین شکلی از حاکمیت است. تاریخی که من در این جا

کوشیده‌ام طرحی از آن به دست دهم، گواهی می‌دهد توسعه نظام‌های حاکمیت را سخت بتوان فرایندی خنثی دانست. بنابراین، هرگونه بحثی درباره حاکمیت جهانی با این پرسش مواجه خواهد شد: «باید دید حاکمیت جهانی راه حل چه معضل و مسائلی است» چنین سؤالی، ضرورت گشودن حوزه بحث به روی پرسش از عمیق‌ترین پیش‌فرض‌های مادر مورد ارزش و سیاست حاکم بر روابط میان انسان‌ها و اشیا را ضروری می‌سازد. آقای روبرت موزیل می‌نویسد:

ابتدا نظم خاصی را متصور شوید یا برعکس، پیش از هر چیز دیگر، ایده مهمی را در نظر بگیرید و سپس ایده‌ای مهم‌تر از آن و در پی آن ایده‌ای باز هم مهم‌تر، و این کار را همچنان ادامه دهید و آن‌گاه براساس این الگو نظم بیش‌تر و بیش‌تری را در ذهن خود متصور شوید... سرانجام فقط نظم جهانشمول و کاملی را در نظر بگیرید که شامل تمام بشریت شود. خلاصه آن که وضعیتی را در نظر بگیرید که در آن نظم مدنی کامل برقرار شود.

توصیه مرا در این مورد بپذیرید. این وضعیت یک بی‌نظمی<sup>۱</sup> محض، انجماد و سکون مطلق خواهد بود که همچون منظره زشت سطح ماه و طاعون و بلایی فراگیر خواهد بود.<sup>۲</sup>

بزرگ‌ترین خطری که با آن مواجه هستیم، آن است که به درستی نتوانیم میزان تأثیر واقعی روند محدودزدایی را از دولت در شکل‌گیری چنین نظم - یا احتمالاً آشوبی - برآورد کنیم. این روند تمرکززدایی را ابتدا گروهی از متفکران مورد توجه قرار گرفت که نتایج مطالعاتشان را در نظریه‌های «جرم‌شناسی» مطرح ساختند.

اما اظهارات موزیل یک سؤال نهایی را مطرح می‌سازد که در این جا امکان پاسخگویی به آن میسر نیست: پیامدهای حاکمیت جهانی کدامند؟ به گمان من، آثار پل ویریلیو - به واسطه منحرف ساختن توجه ما از نحوه سازماندهی فضایی به نحوه شکل‌گیری و بنیاد زمان - به منزله اسناد مهمی هستند که دقیقاً نشان‌دهنده جهان‌شمول شدن نظم در کل دوران نوین به شمار می‌آیند. مطالعات فوکو در مورد درونی شدن شکل فرماندهی و آمریت که

1. Entropy

2. Roberot Musil, 1954, pp. 197-8.



با حکومتی گردانی دولت هماهنگ است، می‌تواند به منزله مرجعی برای مطالعات بیش‌تر استفاده شود. در هر یک از آثار فوق، ما با مجموعه‌ای از مطالعات مواجه هستیم که می‌توان به‌نحو سودمندی از آن‌ها برای تفسیر سیاست جهانی‌شدن استفاده کرد. علاوه بر آن، می‌توانیم به تفسیر سیاسی در مورد ماهیت حاکمیت پیردازیم و هرگز در مباحث جاری از آن غافل نشویم. شاید به گفته گایاتری اسپوک<sup>۱</sup> زمان آن فرا رسیده باشد که «نهادهای اندیشه‌ورز غرب مهلت زمانی مناسبی برای ارائه راه حلی جهت مسائل جهانی تعیین کنند». هر چند این کار از روی فروتنی و نوع دوستی صورت نگیرد، امید به تجدید حیات واقعی زندگی انسان‌ها را زنده نگه می‌دارد. بدین ترتیب باید همچنان بحث و گفتگو درباره، حاکمیت و جهانی‌شدن را ادامه داد.



---

1. Gayatri Spivak. 1990, p.30.